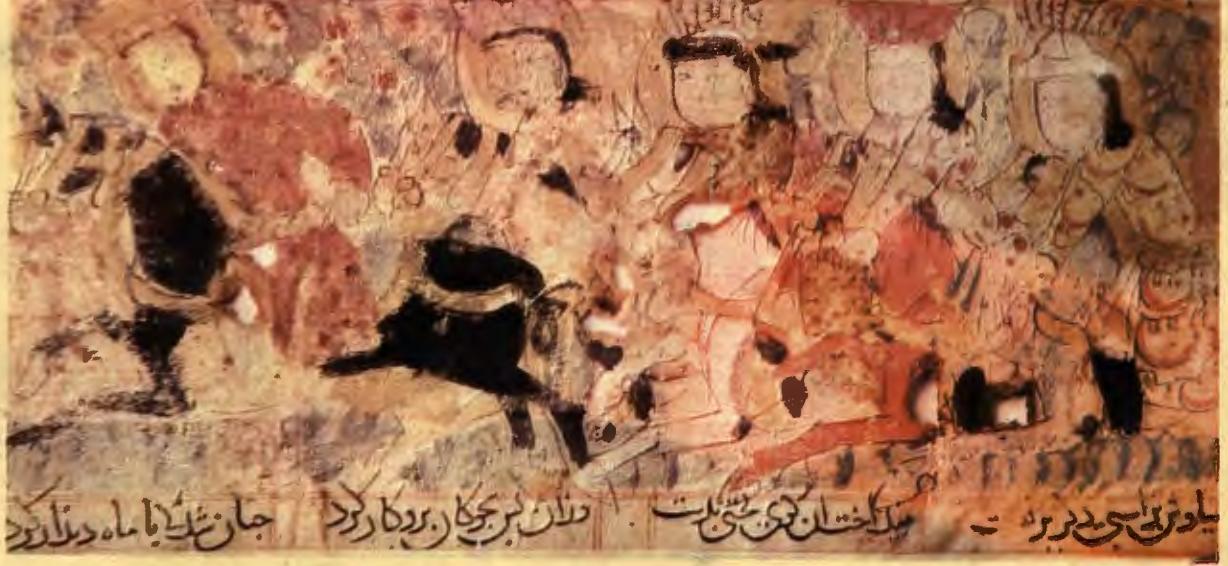


فَلَمْ يَرْجِعْ كَانَ إِيجَا سَمْ
بِرْ كَانَ إِيجَا يَرْ مُدْرَدْ لَدْ
سَرْ كَانَ دَشَابِهِ لَدْ بَرْ
تُوكْشِي عَنْدِ سِيلَانْ جَكْ
جَوكْ كَانَ لَدْ مُشْتَرْ بَلْ

عهدیار شاهزاده نهاد
سریار باشد از خدمت و کنک
سیاوش از اربابان هست
از اداره صبح دم لذت نای
سیاوش را لذت خواهی بیند

از ایوان باراد شار نمود
سلام از ایوان میلار سوار
بزار دستان هشت هشتان
سین خان اخان هشت هشت
پارانه لر خوار جو زند





۹۰۰

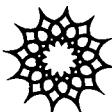
۹۰۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

بہ من بہت نہ ائم مدویں شاہزادہ

معْرَفَةُ
نَحْوَهَايِي شَاهِنَامَهُ فَرَدوْسِي
مُورَادِسْنادِ مُؤْسَسَه مَطَالِعَاتُ وَ تَحْقِيقَاتُ فَرِنْگِي
دَرْكَارِ تَصْحِيحِ عَلْمِي وَ اِتِّفَادِي
مِنْ شَاهِنَامَه

به کوشش: زیلا نصیری



مُؤْسَسَه مَطَالِعَاتُ وَ تَحْقِيقَاتُ فَرِنْگِي

تهران: ۱۳۶۹

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی
 دایسته

وزارت فرهنگ و آموزش عالی

معرفی نسخه‌های شاهنامه فردوسی مورد استناد مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی

شماره: ۶۲۶

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

تاریخ انتشار: ۱۳۶۹

نوبت چاپ: چاپ اول

چاپ: چاپخانه شرکت انتشارات علمی و فرهنگی

بها: ۱۲۰۰ ریال

حق چاپ برای ناشر محفوظ است

معرفی نسخه‌های شاهنامه فردوسی مورد استناد
 مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی در کار
 تصحیح علمی و انتقادی متن شاهنامه /
 صدوبیست و دو ص. مصور. نمونه.
 ۱. فردوسی. ابوالقاسم، ۳۲۹-۹۴۱۶. -
 نسخه‌های خطی. الف. مؤسسه مطالعات و
 تحقیقات فرهنگی.

۸۱/۱ فا

PIR

م ک/۴۷۳ ف





صلوات الله علی سید زاده شیراز

پیشگفتار

از عهد فردوسی و زمان آفرینش اثر سترگ او هزار سال می‌گذرد. از آن پس، شاهنامه به سفارش کسان بسیار و به دست کاتبان متعدد به کیفیت‌های گوناگون استنساخ و نشر شده است. تاکنون بیش از پانصد نسخه خطی از این نامه کهن شناسایی و از نظر میزان اصالت و اعتبار متن و کیفیت هنری ارزیابی گردیده است.

اقبال و توجه بی نظیر مردم ایران به این حماسه ملی و میهنه از سویی موجب ماندگاری آن شده و از سوی دیگر آن را از جهات کمی و کیفی به مقیاسهایی وسیع دستخوش تصریفات ساخته است.

صرف نظر از تجدیدنظرهای سراینده اثر که بنا به اقوال مختلف دو یا سه تحریر از شاهنامه به جا نهاده، نقلهای سینه به سینه یا کتابتی، طی قرون متتمادی، نه تنها ضبطهای متعدد از ابیات باقی گذاشته بلکه نوسان شمار ابیات را میان ۴۸ و ۶۷ هزار سبب شده است.

این نکته نیز در خور توجه است که قدیمترین نسخه شناخته شده شاهنامه در جهان^{*} متعلق به حدود ۲۷۵ سال پس از زمان فردوسی است. نسخه‌های متقدم بر آن با ایلغار مغول یا حوادث دیگر از میان رفته و این شکاف عظیم زمانی را پدید آورده است. گذشت حدود سه قرن در تاریخ تحول زبان عامل بسیار مؤثری است، بویژه در مورد اثری که انبوه مردم به آن علاقه‌مندند و هر روز پاره‌ای از آن در جماعتات نقل و استماع می‌شود.

* منظور، از قدیم‌ترین نسخه شناخته شده شاهنامه در جهان همان نسخه مورخ ۶۷۵ هـ. موجود در بریتانیا می‌باشد لندن است، که این مؤسسه عجالتاً تا حصول اطمینان کامل از اصالت تاریخ نسخه فلورانس (۶۱۴ هـ.؟). همچنان از نسخه لندن به عنوان «قدیم‌ترین» یاد خواهد کرد.

در چنین شرایطی ، به دست دادن متنی موثق و اصیل و به دور از هرگونه تصحیف و تحریف و تغیر و حذف و الحاق محال است و ناگزیر باید به آن بسته کرد که با استفاده از نسخه های قدیم و نسبتاً معتبر و با پیروی از شیوه تصحیح و به همت و کارشناسی و اجتهاد و اهلیت پژوهشگران و متبعان گرانمایه ، تحریری هرچه نزدیکتر به اصل فراهم آید .

نخستین گام در این راه تهیه نسخه های معتبر و معتبره است . مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی به این مقصود مجموعه ای از عکس و میکروفیلم نسخ معتبر و قدیم شاهنامه از کتابخانه های سراسر جهان گردآورده است . مجموعه حاضر حاوی تصاویر نمونه هایی از این متون است که متعاقباً براساس آنها کار تصحیح علمی و انتقادی باید انجام پذیرد . کار تصحیح انتقادی شاهنامه سالهاست آغاز گشته و دست آورده آن نیز به صورت چند جزو از متن شاهنامه انتشار یافته است . امید می رود که با همکاری اهل فن و محققان و شاهنامه شناسان این فعالیت ادامه یابد و امر خطیر تهیه نسخه های منقح ، که با اطمینان نسبی بتوان نام شاهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی بر آن نهاد ، انجام پذیرد . والله ولی التوفیق .

مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی



پادشاهی اردشیر (بهمن) بردار کردن فرامرز
شاهنامه کاما

عکس نسخه خطی موزه بریتانیا

Add. ۲۱۱۰۳

موافق ٦٧٥ هـ.

در پایان صفحه آخر چنین نوشته شده: «کتبت هذه النسخة في محرم سنة خمس و سبعين و ستمائة كذا في منقول عنه سنة ٦٧٥ .»

٢٩٧ برگ، ٦ ستون، سطر ۲۹۷

این نسخه اساس تصحیح
انتقادی شاهنامه چاپ مسکو
و نیز مؤسسه مطالعات و
تحقیقات فرهنگی قرار گرفته
است.

که خانه ایلخان که جنده کرده بود دغز و چند طاس با اسطوی کشید
کرون اذل چشم دا و بان بودند و با هشامی ایشان دو سازار و چهار سرمه پیش ساله بود

ش جی کروه ذویم کی ان یون و مادرت اسایت ان شنیده و هشتاد کس لار یون
ت کی کعبه اذربایجان زیرینه سالاره باده شاهزاده سالاره باده باشند که کعبه اذربایجان
ش ساله ای سده بیست و دو ده پادشاهی که تسبیح نداشته بیست ساله بوده پادشاهی بیش از ساله بوده
ش اسایت بیست هزار کاروان ای ای ای و کاروان خانه دارکاره باده شاهزاده سان یون
ش اسایت بیست هزار کاروان ای ای ای و کاروان خانه دارکاره باده شاهزاده سان یون

گل و چهار سایان بود و با داشتن ایشان مانند چهار سایان بود
و شاهزاده بیکان جهاد سان بزمین برخاسته ببرخاسته بجهاد و سان بجهاد داشت
و شاهزاده بیکان بزمین برخاسته ببرخاسته بجهاد و سان بجهاد داشت

پیوه از این نظر نیست. فریاد کنید که این اتفاق را بگویید. این اتفاق را بگویید.

وَمِنْهُمْ مَنْ يَرْجُو أَنْ يُنْهَا
إِلَيْهِمْ بِهِمْ وَمِنْهُمْ مَنْ
يَرْجُو أَنْ يُنْهَا إِلَيْهِمْ

卷之三

سیمین

زنگنه دارودخانه ایران

A. H. 675
A. D. 1276 { The date of this
Manuscript.

نسخه کاما

۸۷۰ سندھ

مصور است

برگ، چهار ستون، ۸۷۳

٢٥ سطر

ناقص است

گویا قدیمی، تونز؛ شاهنامه

تصویر شناخته شده جهان

الست.

الله . سـرـة . فـسـدـيـ

مَوْسَىٰ بْنُ دَبَّابٍ لِّجَزَرٍ وَّهَبَ إِلَيْهَا أَنْجَانَهَا مَعَهُ
أَنْجَانٌ وَّهَبَتْ لَهُ دَبَّابٍ أَنْجَانَهَا هَبَتْ لَهُ دَبَّابٍ زَادَهُ
شَدَّادٌ لَّهُ بَحَارَدٌ لِّلَّاهِيَّةِ أَنْجَانٌ لَّهُدَانَهَا لَاهِيَّهَا

١٣٧ - مالک و معاذ بن جبل شاوریت اندیزند این بحث قوای خواهی
بودند آنکه این شوریت مدعی الیحدی باشد تا اینجا هم روند برخورد نیست اما
آنکه این شوریت مدعی الیحدی باشد تا اینجا هم روند برخورد نیست اما
آنکه این شوریت مدعی الیحدی باشد تا اینجا هم روند برخورد نیست اما

میر باز سانو سی ساسار حکار صد و هشتاد سال

رسانای نهاد: سلطنت ایرانی، بکسر دال و بکسر زانی، باز غایب برادر شاهزادگانی دارد. الی خداوند

فَلَوْزِي) سَالِمُ بَنْدَلْهُ مَا ذَنْتَ لَعْنَاهُ فَوْرَنْ دُورْ زِيَّهُ مَعْنَاهُ سَالِمُ بَنْدَلْهُ مَا ذَنْتَ لَعْنَاهُ

۱۰- دستور ایشان تعلم شون شاید باز نمایند. این خواسته ای را در مسلم کاملاً ایجاد کرد.

— اذناع ملائكة رب السبع الجنة زمامه رب اخلاقی فیذه فی

لِيَرْبُّكُمْ يَعْلَمُ مَا تَفْعَلُونَ إِنَّمَا يَنْهَا
عَنِ الْمُنْكَرِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَعْمَلُونَ

جعفر بن محبث

مِنْجَانِ الْأَذْكُورِ

卷之三

م

بـ خـدـرـد	خـدـنـدـنـهـمـوـهـ
دـانـجـيـرـ	فـرـدـنـدـهـمـاـهـنـاهـدـهـوـهـ
نـامـ	زـانـ
بـنـاـ	دـبـقـمـيـانـعـقـيـدـهـهـاـ
	نـابـدـنـهـلـهـجـانـهـخـدـدـ
	مـيـانـهـنـلـهـلـاـيـدـسـبـتـ
	عـرـدـدـدـهـلـهـ
بـانـوـهـانـ	سـقـذـلـمـيـتـهـلـلـجـوـقـلـانـ
بـنـيـهـ رـاهـ	بـتـيـزـلـيـكـنـهـشـونـ
بـلـكـيـتـ	سـوـلـنـاـزـرـفـلـهـدـنـهـلـكـاهـ
	قـلـانـبـوـرـهـلـدـانـ

کـفـازـاـنـلـسـتـاـیـشـ

تـایـزـخـرـدـهـمـاـهـلـهـدـادـ	حـوـهـ مـاـهـخـرـدـهـمـاـهـ
دـرـقـیـتـهـنـوـدـهـیـکـیـتـ	حـوـرـهـهـوـدـهـلـهـنـوـدـهـ
	لـهـلـهـلـهـلـهـلـهـلـهـ
سـمـوـهـ	لـهـلـهـلـهـلـهـلـهـلـهـ
عـلـلـهـلـهـلـهـلـهـلـهـلـهـ	لـهـلـهـلـهـلـهـلـهـلـهـلـهـ
تـسـمـمـهـلـهـلـهـلـهـلـهـلـهـ	لـهـلـهـلـهـلـهـلـهـلـهـلـهـ
حـتـلـهـلـهـلـهـلـهـلـهـلـهـ	لـهـلـهـلـهـلـهـلـهـلـهـلـهـ

بر تکاره ای چوں بودت	لی صنیع سایا شت	لی صنیع سایا شت	لی صنیع سایا شت
بئش قصیر دیل بیت	یخ مولاده مواری بیت	یخ مولاده مواری بیت	یخ مولاده مواری بیت
خان و ترکه بیت	حاجزد های زده قت	حاجزد های زده قت	حاجزد های زده قت
خان و ترکه بیت	دانیا هوس رخ رایسه	دانیا هوس رخ رایسه	دانیا هوس رخ رایسه
حاجزد های زده قت	لی باده جواستم نکسر	لی باده جواستم نکسر	لی باده جواستم نکسر
لی باده جواستم نکسر	سخنیان از سر و سر بر	سخنیان از سر و سر بر	سخنیان از سر و سر بر
سخنیان از سر و سر بر	مله همان خان و خان و خان	مله همان خان و خان و خان	مله همان خان و خان و خان
مله همان خان و خان و خان	پلاکخان اند سام و خان	پلاکخان اند سام و خان	پلاکخان اند سام و خان
پلاکخان اند سام و خان	دیدیان بر کنخ بیهاد	دیدیان بر کنخ بیهاد	دیدیان بر کنخ بیهاد
دیدیان بر کنخ بیهاد	صلی و ده هائی اور سیز	صلی و ده هائی اور سیز	صلی و ده هائی اور سیز
صلی و ده هائی اور سیز	خان و سکاده ده دیز	خان و سکاده ده دیز	خان و سکاده ده دیز
خان و سکاده ده دیز	بندیز مرثاه خیر سیم	بندیز مرثاه خیر سیم	بندیز مرثاه خیر سیم
بندیز مرثاه خیر سیم	عم کار معهود راشت	عم کار معهود راشت	عم کار معهود راشت
عم کار معهود راشت	خون لفدهان ملکت	خون لفدهان ملکت	خون لفدهان ملکت
خون لفدهان ملکت	پهلهانه اور جانه کار	پهلهانه اور جانه کار	پهلهانه اور جانه کار
پهلهانه اور جانه کار	ارینه اور ای ای زمان	ارینه اور ای ای زمان	ارینه اور ای ای زمان
ارینه اور ای ای زمان	قدست بیرام نادر لذت	قدست بیرام نادر لذت	قدست بیرام نادر لذت



جایت حفظیت و مکان	چالشکان و چه خیل ایلان	سردست و این عالم در تاریخ	جهان بر ماه جمهوری، براند
خواری سایی صور در بمرد	خیر از این کنیت کوئی نم	ادیز رم غلیظ شدند که مون	لادبود کنادسید
خیر از این کنیت کوئی نم	خیره رفت با هزار	خیره رفت با هزار	اعضه بالکسر هزار
خیزد برقه ادیبا شر دید	خیزد شد، هزار	خیزد شد، هزار	نادر رفاغ سه رابوه
خیزد شد، هزار	دلکور بدر خوبیست خیر	دلکور بدر خوبیست خیر	دشت خار و مند بله
خیزد شد، هزار	بوی امور و دام از ایان	بی روز ایاد عجز شاه	
خیزد شد، هزار			



رشد نایمه مدن سار
 مشدیان بیاز ازار
 بیزه دهان بیزه دهان
 در طاشت ملام جلد
 بیزه فلادر للاشود
 حکمیون دهکی شری
 جوانی مسنان جنی شم
 محیلی کل دل استین
 متوسند هالم رامی است
 بیزه دبر و شاهیان
 بویی دبر و شاهیان
 لایه جار و سردار
 بیزه تان منم ادا
 باهد روزان سی خو
 جوزی اوری خدی خبار
 کردن خالدی بلادی
 بویی دبر و شاهیان

ساز	سیز	ساز
چاقن و دامنه زدن	ج	چاقن و دامنه زدن
لاهشنه مردم باش مغز	ل	لاهشنه مردم باش مغز
مان سانه سندنه دینه	م	مان سانه سندنه دینه
پلند جان لند شن	پ	پلند جان لند شن
خن کل طایپی لکن	خ	خن کل طایپی لکن
بایان سیز کل ایسا	ب	بایان سیز کل ایسا
وید طیر	و	وید طیر
میونی کل کهار باد	م	میونی کل کهار باد
سر عتیجنه کلابا	س	سر عتیجنه کلابا
ملات	م	ملات
کن رازم خندان ش	ک	کن رازم خندان ش
نم عن دن دلاب	ن	نم عن دن دلاب
لامشله یاران لایه ملت	ل	لامشله یاران لایه ملت
کار کشند لار لک	ک	کار کشند لار لک
دلمه ک خرد کرد کند	د	دلمه ک خرد کرد کند
بیلسوی ک در شر کا	ب	بیلسوی ک در شر کا
پلند دن سنتی ش	پ	پلند دن سنتی ش
رتو بیل دلنا شا	ر	رتو بیل دلنا شا
ایون کل دار نی دن	ای	ایون کل دار نی دن
سون دن دند دن دن	س	سون دن دند دن دن
چان لاد	چ	چان لاد
ار سنه سنه	ار	ار سنه سنه

ل	لندز	لندز
د	دیز	دیز
ن	نیان	نیان
د	دن	دن
ر	راز	راز
ب	برخت	برخت
م	ماشید	ماشید
غ	غشت	غشت
س	سیاه	سیاه
ش	شام	شام
ب	بان	بان
ه	هداد	هداد
پ	پیرت	پیرت



عکس نسخه خطی طویقاپوسراي

مورخ ۷۳۱

نوشته الحسن بن علی بن

الحسین البهمنی

تصویر است

صفحه، شش ستون، ۲۲۷

سطر ۳۲

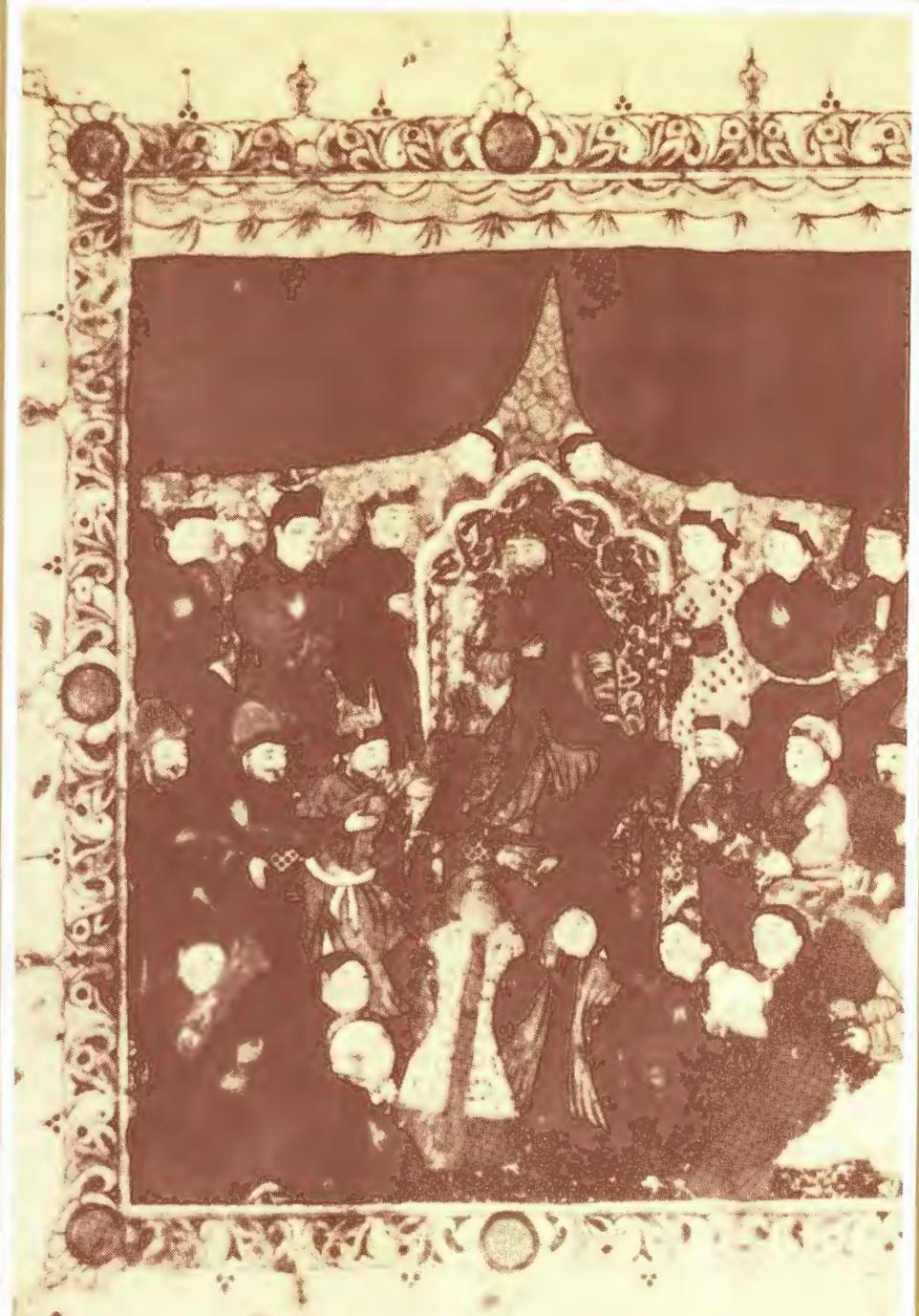
تذهیب دارد

صَاحِبِهِ وَ الْكَلْمَضِيفُ الْجَاهِ
حَمِيدُ الدِّينِ الْكَانِبُ حِزَّةُ الْعِدَادِ
فَالَّذِي مُقَاضَىَ الْمُنْكَرُ

مکہم کوئی نہ دن
کامِ احمد فرنگی سید بخاری

کتاب سازی ملک

فرنگ و سینه جامہ احمد



بیست و دو

لذكراً ملوك

سالم و معاذ و معاذ	شافعیم و معاذ
کاوه و میشو و کاوه	نامه معاذ و معاذ
الله و معاذ و معاذ	شاد و معاذ و معاذ
سالم و معاذ و معاذ	کلاد و معاذ و معاذ
کاوه و میشو و کاوه	شاد و معاذ و معاذ
الله و معاذ و معاذ	کلاد و معاذ و معاذ
سالم و معاذ و معاذ	شاد و معاذ و معاذ
کاوه و میشو و کاوه	شاد و معاذ و معاذ
الله و معاذ و معاذ	کلاد و معاذ و معاذ
سالم و معاذ و معاذ	شاد و معاذ و معاذ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
حَمْدُكُو رَبِّي وَالْحَمْدُ لِلَّهِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ
مَرْحُوبٌ بِكَوْنِي مَرْحُونٌ
خَوْفُكَ اهْتَمَّتْنِي
مَهْلِكَةَ دُورِي مَهْلِكَةَ دُورِي
مَسْلَاطَةَ دُورِي مَسْلَاطَةَ دُورِي

卷之三

卷之三

ل	ل	ل
ل	ل	ل
ل	ل	ل
ل	ل	ل
ل	ل	ل

فَلَمْ يَرْجِعُوا
وَلَمْ يَنْهَا
أَنْ يَرْجِعُوا
إِذْ أَخْرَجْنَاهُ
أَنْ يَرْجِعُوا
أَنْ يَرْجِعُوا
أَنْ يَرْجِعُوا

卷之三

لِئَلْ كَوْنَدْ عَالْمَرْ وَنَادَانْ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
رَبِّ الْعَالَمِينَ
إِنَّا لَنَا بِمَا نَعْمَلُ رِيحَانٌ
وَرِيَّةٌ مَلَائِكَةٌ دَعَادِينَ
سَرَّاكِرٌ حَرَقَانٌ
أَرْسَلَنَ كَلَالَةَ
أَرْسَلَنَ كَلَالَةَ

مودعه ایلخان
وی که ده روزگار
لی و لی خیر آور
که این مرید امام
لی و لی خیر آور

卷之三

بِالْقَدَمِ الْأُولَى

فَلَمْ يَنْهَا مُوسَىٰ إِذْ
أَتَاهُ رَبُّهُ أَوْلَى
مِنْ أَنْ يَعْلَمَ كُلَّ
شَيْءٍ وَلَمْ يَرَهُ
كَذَّابٌ إِذْ نَزَّلَ
الْكِتَابَ إِذْ هُوَ
مِنْ أَنْ يَعْلَمَ كُلَّ
شَيْءٍ وَلَمْ يَرَهُ
كَذَّابٌ إِذْ هُوَ
مِنْ أَنْ يَعْلَمَ كُلَّ
شَيْءٍ وَلَمْ يَرَهُ
كَذَّابٌ إِذْ هُوَ

در هنر و ادب ایران
بود و در هنر فیلم
برتراند بود که
نه پیش از آنکه در دانش
دانشگاهی خود را دریافت
پس از اینکه در ایران و در
جهانی شد

کندیم که با علاوه ای
من علیک ای روس شاه

وَدُونْهُ شَكَّاهَةٌ
كَمَا لَمْ يَرِدْ كَرْتَهُ
لِيَدِهِ فَأَكَارَ وَسَدَ
نَاهَ سَرْجَقْنَهُ بَهْرَهُ
عَارِلَهُ كَوَهْ دَرَ
كَوازَنَهُ نَعْلَهُ دَلَّ
بَهْلَاتُونَهُ بَلَهُ دَلَّ

بجز این سایه نمایی
تیر و حاشیه ای از میدان
نمکاری باعث فقرات
سر اندیشاند که همان بلا
کمرخ و فقار که ایش
نه عالم اینکه ایش کارد
نه قلایش که دنمه ایش داد
ساز است عرض و زبان
نمکاری که نمایی
سود و بنی ایش درست

نهی دیدم باشد
نهی دیدم باشیم
نهی دیدم باشیم
نهی دیدم باشیم

فَلَمَّا
أَتَاهُ
الْمُؤْمِنُونَ
أَنْ
يَقُولُ
كُلُّ

لشار لش لش لش لش

انزاك فيلر اقبال قادر عزبة

ساقلارن اوس
مداد او زیر هر راه
بومتی داعم خود
بردا و زم و زل فاد

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِكُرْبَلَاءِ لَهُدَىٰ لَهُدَىٰ
جَمِيعِ اشْتَهَىٰ سَعْيَ
بِعِدَّةِ الْمَاهِيَّةِ الْمُهَاجَّةِ
وَسَلَامٌ عَلَىٰ مَنْ يَرِدُ

سر مکاره در زندگانی
سر میشان سرگرد
دزد شرمنی داشت
سوزن و لب غایل
امدادی این سودا نداشت

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
كَلِمَاتُ حَدِيثِ الرَّسُولِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَاٰلِهِ وَسَلَّمَ

١٢٣

أُولَئِكَ الْمُنْقَدَّرُونَ

مکتبہ ملی

يام سادس عامه عزى زاده ملک شاهزاده ایشان را از این دستور مطلع کرد و میگفت این سلطان ایشان را
نه عالی و نه عالم الطلاق میگفت بلکه این ایشان را از این دستور مطلع کرد و میگفت این سلطان ایشان را
نه عالی و نه عالم الطلاق میگفت بلکه این ایشان را از این دستور مطلع کرد و میگفت این سلطان ایشان را

عکس نسخه خطی لینینگر ادبار مز ۱
مسکو

مورخ ۷۳۳

نوشته عبدالرحمان...

بن... احمد بن ظهیر

تصور است

۷۳۷ برگ، چهار ستون،

۳۳ سطر

به طول ۴۵ سانتیمتر و عرض

۳۵ سانتیمتر

تذهیب دارد

گویا این عکس در سال

۱۲۱۳ به عنوان هدیه هزاره

فردوسی به ایران آورده شده

است

فلا، سال بود با ذهنی سلسله روزهای رطابت رای دختر من استندیمه همایرد. سال بود و او سلسله رفاقت
ستن عکس در احوال با ذهنی صنان طله اعلم و اح حکم الموب و الله الموبن والصلان على سلسله

کوفه سپور اسکن اینان بودند و اکشانی لیشان دویس نهاد

اذ شاهزاد اش خانیان هی سال بود با ذهنی اشکن بودست سال بود با ذهنی و دره
با ذهنی ازد، سال بود با ذهنی زمی شاپور و دلده سال بود با ذهنی کوی زریخن بازد ساله
ذهنی او رمزداش خانیان پست سال بود با ذهنی اردوان اش خانیان هفت سال بود با ذهنی
اردوان جزئ که اغیانل هوابیت بود حقی سال بود و الله اح حکم الماکن و ارم الاجیف

کوفه ارساس خانیار و دن و اکشانی اشکن اند و دن پیان تویز

لهم ایستاده ای سریان بر همن استندیار سر کتاب بر همک جمل و دو سال
نه با ذهنی سایر دو سال بود با ذهنی علیویل سالم فن ملم میخ با ذهنی
بر مزد به سایر بودن سایر سایر هرام نورده سال بود با ذهنی هرام هرمان مهار مام برو
ذهنی ازد، سال بود با ذهنی سایر سایر هرام نورده سال بود با ذهنی نه سال بود با ذهنی می ازد
وانع مصال و دن با ذهنی اردشیر بند کاره سال بود با ذهنی اردشیر شاپور
ال و جهان ما و بود دن با ذهنی هرام شاپور یازده سال بود با ذهنی دنکه هر مثله سال
قی با ذهنی هرام کا شصت و سه سال بود با ذهنی بزد کرد هرام کو رهنه سال
ذهنی او رمزد بزد کرد هفت سال بود با ذهنی پیزد هرام بزد شر و هر
نه خه هال بود با ذهنی بل اش بروز بخ سال بود با ذهنی قی با ذهنی بزد هر و زجهل سال بود
نه می خسی اتوشن روان سرتا ذ سری و زجهل و هشت سال بود با ذهنی هر می خز
هدفان دوازده سال بود با ذهنی هر رروز بزد هر می خزد سی و هشت سال و دوماه
با ذهنی قی با ذهنی خسرو و که او را شیر و به لفتدی هفت ماه بود و
نه ای اردشیر سر شیر و یا شیر خسرو و شی ماه بود با ذهنی تو ران دخت
نمکسری اتوشن روان سرتا ذ سری و زجهل و هر می خزد بزد کرد هم کریم
ارن، بود با ذهنی فرش زاد از سلیمی اتوشن روان سرتا ذ سری اتوشن روان سرتا ذ سری

کوفه سپور اسکن اینان بودند و اکشانی لیشان دویس نهاد



بیست و هفت



بیست و هشت

سیاه اور دلخیز اینسان

خداوند روند در همان محابا کرد بر شکر کوهر است که او مرغ از نام و زیارت کاد مبارک نمایند که پیدا می شود در راه خشک سخت جو خود را از تاریخ کار بکلوش غیرماها رفت لود خواه رسی مردانه را که را بست پذیر حبیله افغان را خورد له او شناساید روزه خوده خرد روت بود بگریزید اندیمه خانه ایان پلکان دلیل کرد از از زده خود را که خذایی دارند من نهایان جانست و آن بسیار از موختن بذات نه ازین بسیار کوکا فیبریز بدایی که داشت بیان کرد بیرونی شناخته از سرمه ای روسه از این مر او را دری بود و من کرد که میش من عکلی همراهی سرت ایمن شدنی طبله را درست بیل کرد و از این زعن شکل از ای روش این بیل و دست	خداوند نام و خلندن جا زنام و شنکن و کام بر ترست پیاندار و بیند نشید ما خرد لمحن بر کسر مند شد خرد احوالا شجاعه هستش باشد لام خود را بر شنکنی خو جو بناء را	ازین هر راند بشه بزنکن رخد فروزی دهه و ناهیل و هر یعنی مرجان تو پیش که د شلند بند و راه جان و خرد شان بند که را بشد است هدا فینه دعا گون نوان کاری دل بیرون ای دشنه	سامر خداوند جان و خرد خداوندی کیان و کردن هجر الهند کان افرینه را صه هر زین کو هران بلند ست عذن نلاید کرا و ای جومت بلس الی هری هوش نیز شوانا بو ذهله دانای خ ازن دهه و خیریه است
تایش خذله ای زنده داد وزوفت فروقی و خود را کل دانار لکنار او بخور خد مان خوش بگانه دانه ده تو پیش خانه چنان چنان هر ده لزون سرمه شق قم بگان ولزمن سایم کی را دشود	خرد رهنه ای و خود دلکای خرد تبره و مردو شریات لیکه کو خرد دلدار دزیش ازوی هر دروسای رعند لخت افسون خرد راشاس زهد اشی خون محنت خونی جیلان چوئن شکن بود	تایش خذله ای زنده داد وزوفت فروقی و خود را کل دانار لکنار او بخور خد مان خوش بگانه دانه ده تو پیش خانه چنان چنان هر ده لزون سرمه شق قم بگان ولزمن سایم کی را دشود	لزون ای از منه و صه خد که می خود داری باز خرد خرد بخوبی هرج ایز دلخدا از ونادیه ای و خود را کل کانه خرد منه در خرد مشیوار دیوان خواند و ره خرد حشم جانست کنلری بانی و چشمی خوش قیان خرد روحانی کی از دست و داد جهود نهاد مای شاخ معن نویی نزدی کرد خارجهان ان اغار یاند له عالی دست
لکن از نهاده ای خلخال لیکی اشی و شنکن ایه ای وزان سیز ایام و دیز خود که هایلند در دریا خشت ارده و دو منشید لان خلخال لکن ای سعدیه بسته شد لکن ای دلخیز ای خلخال	لکن ای ای ای ای ای ای لیکی اشی و شنکن ایه ای وزان سیز ایام و دیز خود که هایلند در دریا خشت ارده و دو منشید لان خلخال لکن ای سعدیه بسته شد لکن ای دلخیز ای خلخال	لکن ای ای ای ای ای ای لیکی اشی و شنکن ایه ای وزان سیز ایام و دیز خود که هایلند در دریا خشت ارده و دو منشید لان خلخال لکن ای سعدیه بسته شد لکن ای دلخیز ای خلخال	لکن ای ای ای ای ای ای لیکی اشی و شنکن ایه ای وزان سیز ایام و دیز خود که هایلند در دریا خشت ارده و دو منشید لان خلخال لکن ای سعدیه بسته شد لکن ای دلخیز ای خلخال
لکن ای ای ای ای ای ای لیکی اشی و شنکن ایه ای وزان سیز ایام و دیز خود که هایلند در دریا خشت ارده و دو منشید لان خلخال لکن ای سعدیه بسته شد لکن ای دلخیز ای خلخال	لکن ای ای ای ای ای ای لیکی اشی و شنکن ایه ای وزان سیز ایام و دیز خود که هایلند در دریا خشت ارده و دو منشید لان خلخال لکن ای سعدیه بسته شد لکن ای دلخیز ای خلخال	لکن ای ای ای ای ای ای لیکی اشی و شنکن ایه ای وزان سیز ایام و دیز خود که هایلند در دریا خشت ارده و دو منشید لان خلخال لکن ای سعدیه بسته شد لکن ای دلخیز ای خلخال	لکن ای ای ای ای ای ای لیکی اشی و شنکن ایه ای وزان سیز ایام و دیز خود که هایلند در دریا خشت ارده و دو منشید لان خلخال لکن ای سعدیه بسته شد لکن ای دلخیز ای خلخال

محل شریعت ایان است
طلایه پلکه امذ سیا
زیر چشم خود و حنی هم
نه خلد رار صنی و رکشید
بدانست ما نویس ایان ایضا
برایم فریزد لر لیخا
ملایکه ماموی بوری جندا
سوری و شلیل و بوریان
بین اخ ناشیان شریب
جو زدیک الوعزیزیون
هر آنکه تلکه خود روش
برایم مبتلای اهی دیگر
م آنکه بیرون سدا کنی
جوبشیده تزلیل تازد کنی
له کار بحری روی گزینید
نمکلند ترکت ایم بیزرا
بد ریق طاه و همچاچ دا
بدن بیمه ایان لر و قلن زر
نمایش است بر دلایم

لله بشاره داشت و نیز است
پندی سانده می زمزکا
دوستی و کذب و غیب و تیر
هوایل کون شنیدن نمایند
خیزانی فریاد میان سیاه
لطفاً شد راه میوی برداشت
لهم اولد لک لونه سازم کار
بعدان ریک بزند شام اب
برد خبر او را به این شود
فروزاند و اولیه را بست
سالندندر زن دشتر مکار
له اندیشت آن درگیر یعنی
پالید و زاند شه از دشت
خرد شد و غصه هم ناید
لک جوز نرستار سر ایض از
روشتر یوان ده جهان انکار
مندازد ریشل ای محنت
باخ رایخ یعنی ای دیر

کار خانه نیست برق
مکنی که حاشیه زیر پرید
ز لشکر می خوردند ایل
بر ایلان و زمین خواست
ید است کوچت خواهد زد
پس از آنکه ایل را
پرسید عصمر کشید و بگزید
ایمه ما سرمه بگزید و لشید
لیکش کن که دل و لذ شان
راوردو ایلان بزیر بر زین
هد شان عذرخواهی کنم و
از ن تاخیر خواهی کام بست
بداموزی و خداوندیش
بیهوده ایمه ایمه بر خاله تهم
سرمه را کند و بگزید
خداوندی و زن بگزید و با
یاد مکانی سرمه زنید
نهش ایمه کشید در خونه ایله
کلکن از زل جوش و بند
بندیں رودی های افسوس و بند
مع خفت تا هشت
پیشتر مفتش بروزی است
لما ن دست باله بودی است
بحودست قدر کن و قدر
پیشتر ماسداید ره
پیشتر مون کو شن و نشان
برینه فهم و زبان
بز خود کن که ایل است
نیازیم اخترنید و بگزید
سادی کوی رو دل ایل بگزید
در کاهه و در حجاها بر کله
بگشود و هر کوه پیدا کله
هر لمس فضیل و میخ



با همکاری مهندس ماسونری برگردانی شد
نمای این اثر را در تبریز ببینید



نسخه دارالكتیب قاهره ٦٠٠ س

۷۴۱ مورخ

نوشته محمد بن محمد بن
محمد قیشی (کیشی) برای
ارغون شمسی کریمی
کازرونی

برگ، چهار ستون، ۷۸۷

٣١ سطر

مقدمه دارد



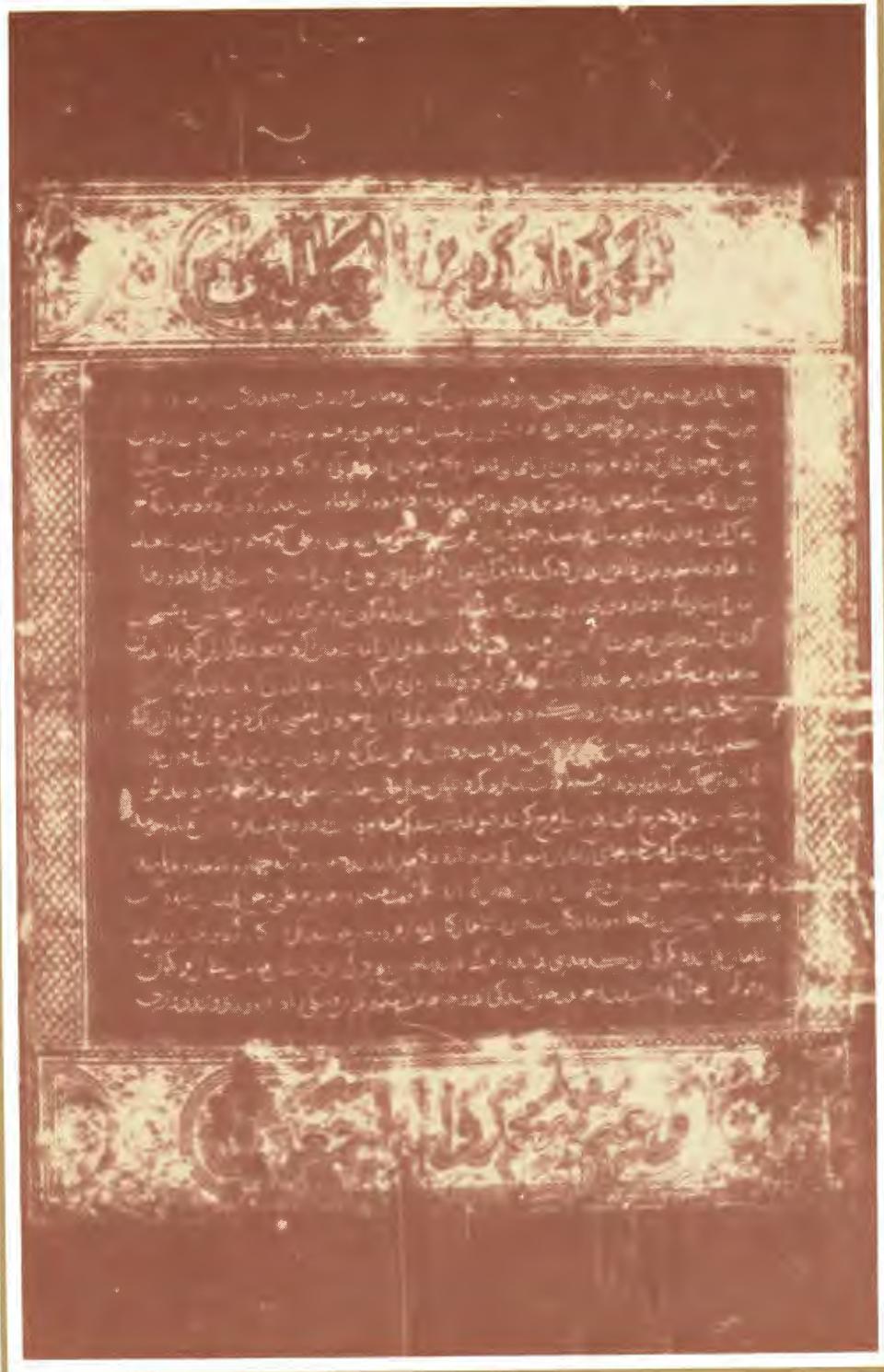
نسخه چستریتی MS ۱۱۰

۷۴۱ مورخ

تصویر است

شش سطون، ۳۰ سطر

تذهیب دارد



نسخه موزه ملی پاکستان ۳۱ N.M.

مورخ ۷۴۶

نستعلیق احمدخان

مصور است

۶۳۴ برگ، چهار ستون،

۲۴ سطر



مسی ونہ

این کتابخانه در وکیل
و در این سرچشمه فخر
سر بسته شد
من کوئی نمی خواهم
که در این کتابخانه
ترشیخ خذدم
که این کتابخانه
اگرچه زیست
و همان چنان می خواهد
که این کتابخانه

نسخہ موزہ کراچی پاکستان
N.M. ۹۱۳/۹۵۷

٧٥٢ مورخ

نصف دوم شاهنامه

نوشته محمد بن عبد الكرييم
بن محمد بن ابي الحسين
الفقيه التبريزى (النيريزى)

چهارستون، ۳۵ سطح

تذہیب دارد

با رمز پاک در چاپ شاهنامه

کیمیم یعنی مانع بودن گلاب
بلطفه جامی هاستا نه از دی
که نارنگ و نمای و دیپه بخت
کما مذکور شد و بیش از اینش بخ
مه بخت شا فانیز آفریده است
اگر از این چیز بخواهیم کن
روزان بر اضال برید رشد
و خود را از بخت و بیرون بخت
که این کس را باز از این زمان
بخت اند رساند و از پیش که نه
سری خاور چندان کرد و بیوت
بران سان و رسیده باشد خدا زی
خانه بود، بدینه جوشیده را
پس زنده باشد و باران از خواه تا بح
هر از این دلیل خاد بخشیده
بران از این دلیل که نهاد بهم شکر
ایا که کشیده خود را بخوبیست
مانند ده مانند غیر خذ و ما
ش نای بدران شکر
اشت دل طغی اهان به
کویده شنیده از دیده بش
دیستی بیدی اند اندورز میز
لی برجسته خورند که عز
سوی لی قدر بخونل و ز
نهان میز مان از شوون کرد ام
مرا خواهی باید جهان از این
فخر بکریز از اینه این عرض
به درست از داده و این
مان بدل بخونل و کشیده بخ
بسته کشی بولن هم
از الکلی باید بخوبی
اجرا خواهی کرد سدان
جیز خواهی همان درسته -

لـمـنـاـذـيـ اـرـدـيـ بـلـيـ رـبـتـ	مـحـمـدـ بـرـسـنـ حـصـادـرـ سـكـ
اـذـارـوـذـنـاـسـلـ اـشـتـاـذـعـ	ـسـادـعـيـ بـلـيـ كـهـسـاـلـوـهـ
بـلـاـقـقـرـتـلـهـ رـاـوـتـ	ـهـمـهـرـاـنـ بـرـكـلـيـرـاـهـ
اـزـنـاـلـمـرـقـلـهـ لـمـنـحـنـ	ـلـوـرـجـسـقـلـهـ يـاـفـنـ
اـلـأـغـامـرـدـهـمـنـهـ وـمـ	ـلـهـمـ حـمـدـرـمـارـوـهـصـاـنـ
ـجـوـكـتـاـلـخـاـذـلـمـاـعـنـ	ـمـنـ زـنـهـ اـوكـتـلـاـلـحـ
ـمـرـانـخـاـنـهـ لـاـعـشـتـرـيـجـاـنـ	ـهـنـخـانـ بـسـتـانـخـانـرـوـنـكـاـلـ
ـسـتـاـنـخـاـفـرـخـاـنـهـ رـاـ	ـقـوـزـآـدـاـجـهـ وـهـيـلـكـرـتـ
ـبـلـكـهـلـهـ لـمـشـهـرـكـ	ـخـانـ كـهـدـاـلـهـ جـوـرـكـلـاـسـ

اعازم داستان

بِر و خانه بِر طغیت نام
نمکت و زمان و سده شاه
سری شاه و زمان پاهم حمل
بی دلخواه و زنا خواری
عد و زدن از کاری دشنه
پیشونه کسر و مشریعه
لی همراه با خداوند
از شیر بزفت و مشید است
چیزی سالم کارهای من
جهانگل و بند و بارش فرد
خرنفست و لایه میخایم
لشخال و اشتر برآورده، ام
لر آزاد نهاده که مردم این
نک تا جلدی از این حصار کن
چو شنید از شاه دین به
وشاه، تجاه و رکشته بخی
محسوسی شاه نه زیله به
هزار زمین باد غم
بر افق زمیل و میان میان
لی چنان داده، داشتند

لشکر عادان زده بود که داشت	دشمنان زده بود که داشت	برای چشم آنها بود که داشت
کردند که از آن راه رفت از	بجای آن راه رفت از	نمایم داشتند که از آن را داشتند
پیش از آن راه رفت از	پیش از آن راه رفت از	خواستند که از آن را داشتند
آغاز نمودند پیش از	آغاز نمودند پیش از	نخواستند که از آن را داشتند
باز از آن راه رفت از	باز از آن راه رفت از	باز از آن راه رفت از
جهت شروع خشایا باز	جهت شروع خشایا باز	جهت شروع خشایا باز
بیرون از آن راه رفت	بیرون از آن راه رفت	بیرون از آن راه رفت

۷۵

تم اکبر سلطان ملک اول اکب
لشنه اسرائیل سلطان ملک اول اکب
غزمه خیر سلطان ملک اول اکب
اسطمه سلطان ملک اول اکب
الملک و صاحب اعلیٰ فرمان و سلطنه خیر سلطان
و حمل اکبر را هم از دامنه خیر سلطان
و سلم سلطنه خیر سلطان
دایم اکب



۱۰
دایم



نسخه کتابخانه خدابخش هند

HL ۱۸۱۷

مورخ ۷۸۹

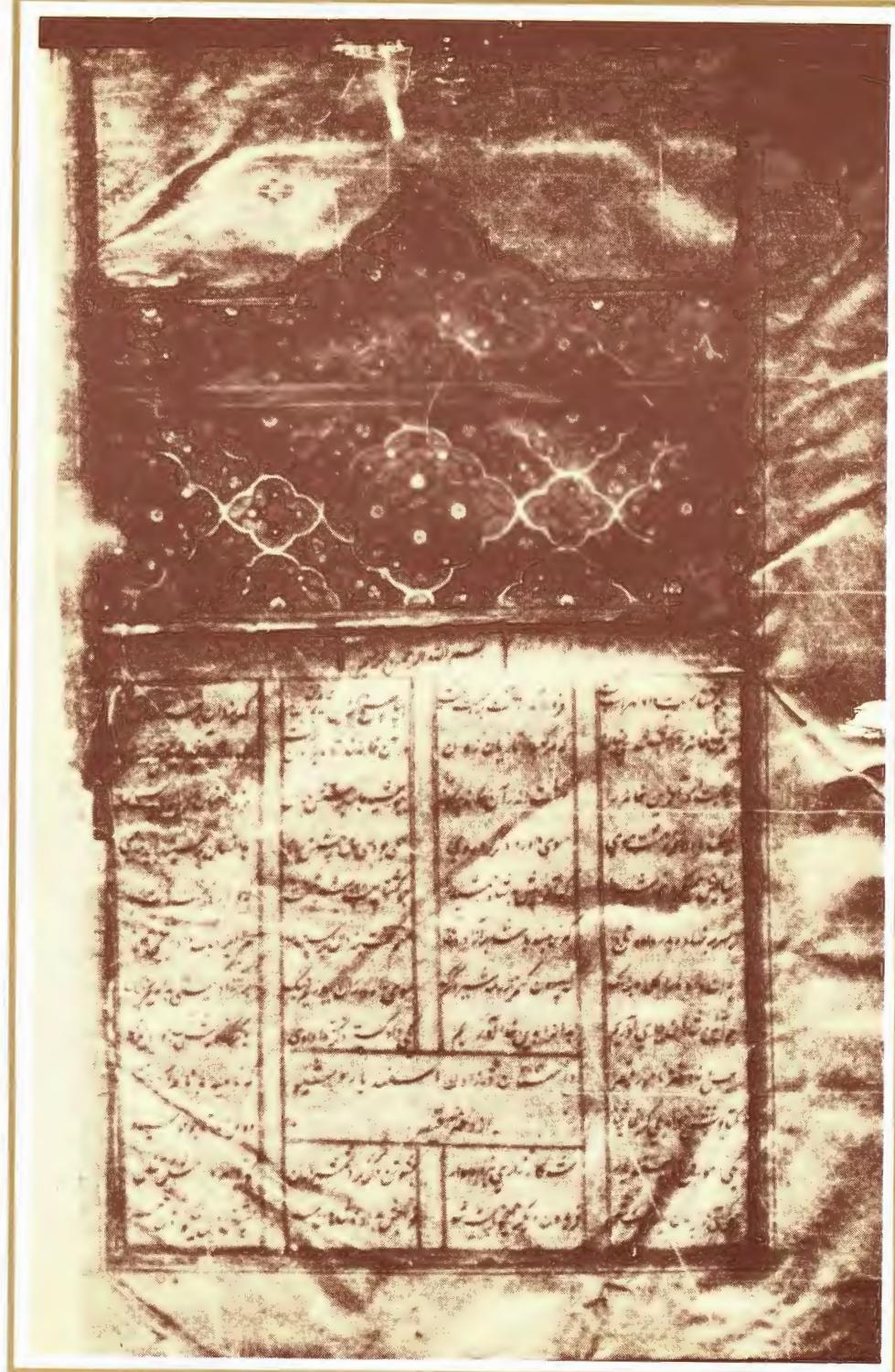
نستعلیق العاصی(?) بن

یحیی

چهارستون، ۲۱ سطر

از گشتناسب نامه

تذهیب دارد



٢٥ قاهر خطی نسخه عکس

۷۹۶ مورخ

نوشته و تذهیب لطف الله بن
محیی (یحیی) بن محمد
التبیریزی
٣٢١ برگ، شش ستون،
سطر ۳۱
تذهیب دارد
با رمز قب در چاپ شاهنامه



مِنْ مَلَكِ الْجَنَّاتِ

لکن یا کنم خود را بست	بینی های اعلیٰ حیث	شیوه ای که باید
نه باید کام نمود	در از پایی مام بر	کی کام نمود
بلکن مانند کوچک دار	خاسته زدن بین	کوچک نمود
برای این امر بزرگ است	شوند کی ای ایست	برای این امر بزرگ است
روزات در دشنه	هر چند ترکیس	کوچک شیر
سرمه بین ای ایست	هر چند فرشت	کوچک داشته
و من کن ای ایست	یک کسی بحیث	کوچک شیر
درست عدم مصطفوی		

دَرْكُ مُحَمَّدٍ مُطْهَى عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاللَّهُ أَعْلَمُ

ب	بامنگی بازدار
ل	لادان پاشنه هشت
ش	شندیمی از بست
خ	خانه هارکت هشت
ر	رایون اسینه هفت
م	مائنه ندست هشت
د	درکش زنده هشت
س	سکه ساره هشت
ن	نیکه نیکه هشت
و	ویله ویله هشت
ه	هران یارکه هشت
ز	زیگ زیگ هشت
ع	عیان عیان هشت

نسخه موزه بریتانیا OR ۲۸۳۳

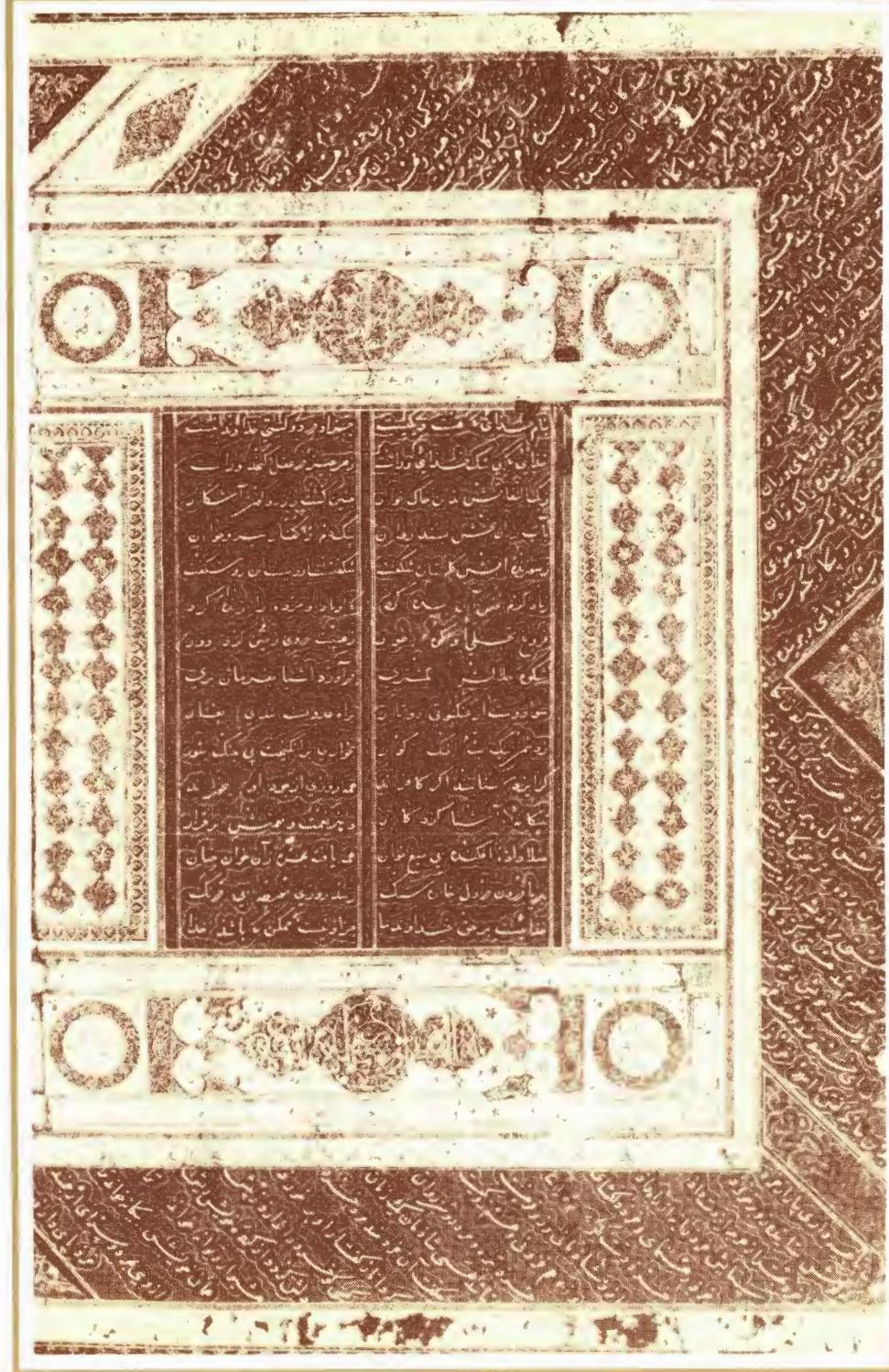
مو رخ ۸۰۷

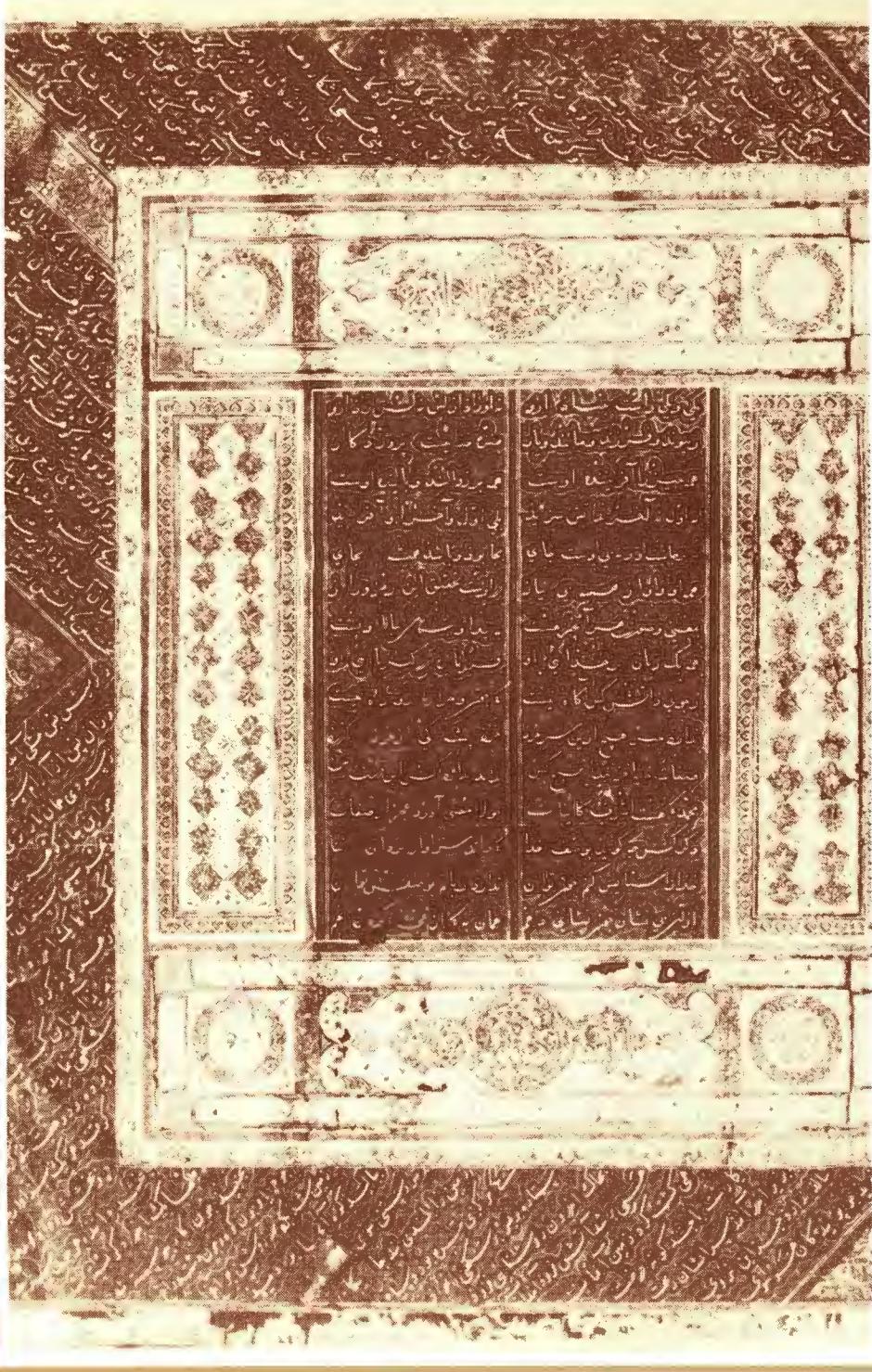
نو شته محمد الحسینی

برگ ۱۵۸

تذهیب دارد

این شاهنامه در حاشیه
ظفرنامه حمدالله مستوفی
نو شته شده است
با رمز حظ در چاپ شاهنامه





هَذَا نَجَادِلُنَا شَاهِدٌ مِّنْ أَنفُسِهِ وَاللَّهُ أَعْلَمُ بِمَا يَصْنَعُ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
بِمَا لَكُمْ بِخَيْرٍ يُكَلِّمُونَ

مَرْدَلَ زَرْشُورِ بَذْرَ السَّجْهَانِ جَمِيلٌ مَعْوِيَّاً

میخ بادا همیسته شه مبادا ان نخ کیتی نه

نَكْدَارِيَادِجَهَا زَافَرْنِيْ بِهِ جَكْ كَبَا سَتَانْ خَلَا وَنَلِينْ

نسخه هند، آرشیو ملی دهلی نو

٨٣١ مورخ

نوشته محمود بن محمد

مصور است

۴۸۵ بُرگ، چهار ستون،

سطر ۲۹

مقدمه دارد

تذہیب دارد

رسانید و نادان نیکو از خود چه اس بیلار پیش از زدنها همکنینه بروی پرورداده طریقین پیشید مازمه خود را

نمایند و درین دستور از خود دارین طالع سلطان ملکه کوچه خرمد آبر سر برخورد می هارقی بیهان

درین دستور از خود دارین طالع سلطان ملکه کوچه خرمد آبر سر برخورد می هارقی بیهان

الوزیر و الامامت
ملطفین
پیش



کتابهای خود

خواسته داشت که در پرده کسرایی	خود را ساخته و خود را کشاند	خواسته داشت که در کارهای
بنادلش ساخته باشند چنان که ندانند	خود را بخورد و در کوشش روانند	از خوش رفاقت داشت
گزینش شاهزاده این حالت بری	بچشم جانست چون شنکنند	مشیز اخلاق از خود داشت
و گزینش شاهزاده از شنیده	خواسته امداد از هزار کسی	فست فریض خود را مشکس
هزار پسر بکار کشیده	کسان باید بمانند کسانی	سپاس داشت بشر را آنرا

كِتَابُ الْمُرْسَلِينَ

زیره از امنیت یونان گرفتند	نایاب هم من یک کار نمی خورد	رودخانه ای را باز بگشایند	چالی دهادسیست می شد
از آغاز زایید کرد «ای راهست	برای این کار میلادن را نیز نهاد	کوئین ای از ای ای ای ای ای ای ای	چالی دهادسیست آیه داد
پنهانی ای راهنمایی ای ای ای	بیانی دهادسیست میلادن را نیز نهاد	کوئین ای ای ای ای ای ای ای ای	چالی دهادسیست آیه داد
پنهانی ای ای ای ای ای ای ای	رکشی سیستمی پیدا	ای ای ای ای ای ای ای ای ای	چالی دهادسیست آیه داد
چالی دهادسیست آیه داد	ای ای ای ای ای ای ای ای	ای ای ای ای ای ای ای ای	چالی دهادسیست آیه داد

د ت خ ف ر ک ا ب ن ف ن ه ر ب خ

خ خود کا میثب کاریگر ف را ب اعواد
سرگوین روز دن کاریں برشت نام داد
پیر اختر اقسا که دیند دن کاری داد
کرگی را کام داد آن بکری نام داد
لایری توین این مسما صدرا نام داد
بست تخته تارم در کش عطا داد
مردم داد و زم را اصدر کوششای داد
سورتے سعنی و بجهه غاصن نام داد
بجون رسیده م روح و دادی برجام داد
بر خاکره ن علم رازی بر اخافم داد
اکن باشند سخی حجم در شاد داد
رسوده ار کلش آب پنجه رازی داد
د سماز اشام داد و دست اتکام داد
شیطه ار حلش کم دست طلاقی دام داد
ش نام و در رکارم سلت آنیام داد
جده غیر سلام داد تابع آن اعلام داد
کانصال ن سبیر لایری نام داد
اکمات شام و دندرو و دعد آنیام داد
سرف ازی دان علی که دنچکو شام داد
بر فرازه ار خلاک اکر دشن ایام داد

دو شم از دهی پی سده شنی کاریں بیام داد
سرگی دن جام لغ اماراد مدد داد
حالات کوئن مر پریشان که شنی داد
کسکی را از اول خوبی برات داد
کشت آنی بله احمد که باری در مراد
از دم سا ~~ساده~~ کشم در تریم
نحو کر پائی مکن ب پا من سرفلک
نور بضم و قوت علی قوت داد کی
مش بند نحو اسلی ار خلایی کی داد
یا کال را کسی خوابه سا بیه داد
تو ایه در الدن محمد دلات دیر بیام داد
نحو از تفسی شی دل کی مدد داد
بند کار مکل فرانسی کاری اکت
بر خلاف داشی مر یونی اکر مکن ای خود داد
ح معنی دلت دیون یکن بیون کیا ب
جد کرد مدت بناهه و خور این
می اینیون بخکی و شتم بازهه بروان
حلسی کرد کم خیزی و دلت شکرم
سای ایش اذ اکنده کا شاتا لاینی سر
تیازیں را کو و صانع بارا دام سکون

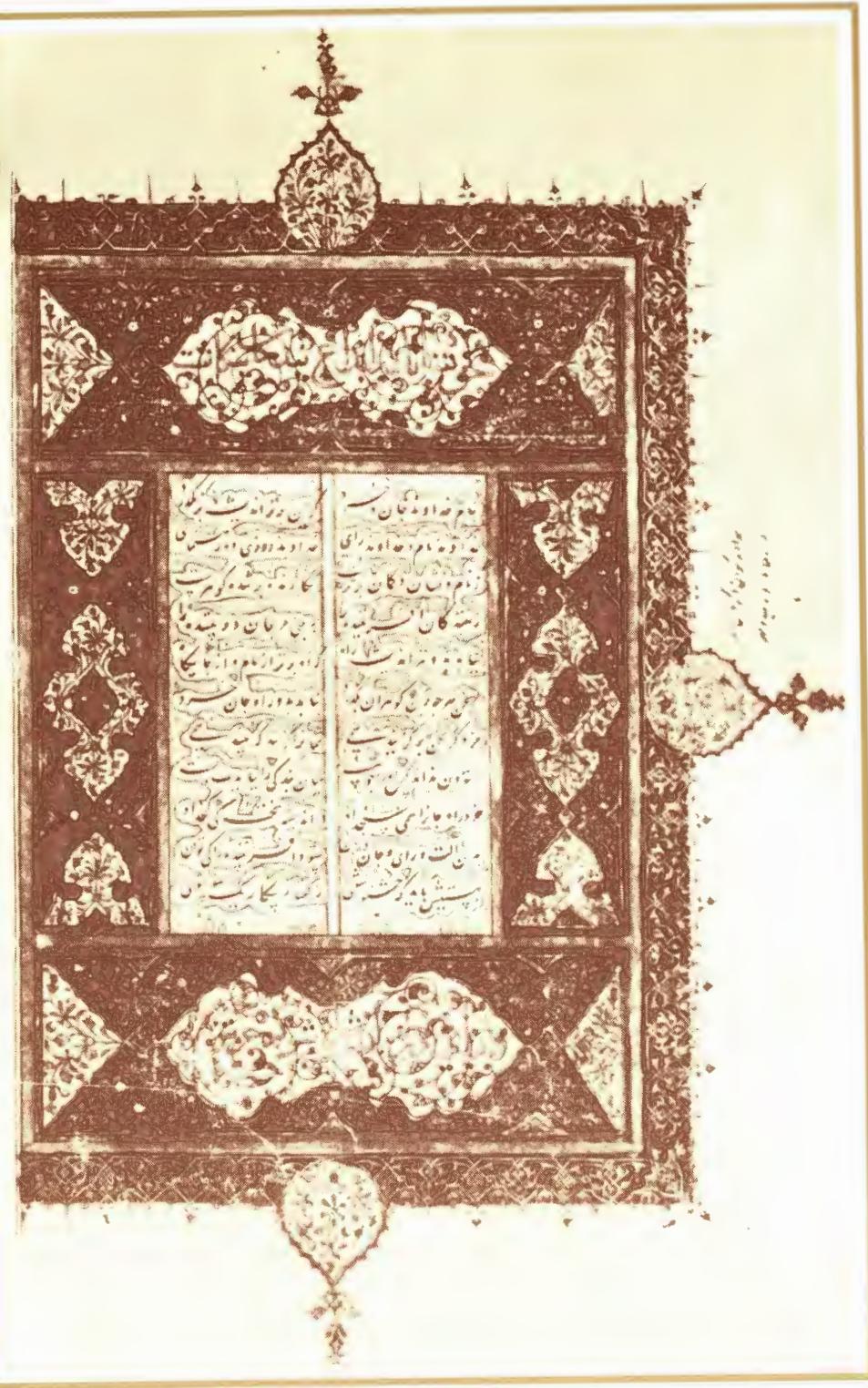
کشیا صنیع العنكبوت
الله المحت بوازی محنتها المحو
یه پر اجلدی و شلایش غاییت

نسخه نور عثمانیه ۳۳۸۴

مورخ ۸۳۴

نوشته محمد بن علی بن
محمد مشهور به کاتب
۵۲۷ برج، چهار ستون،
۲۵ سطر
تذهیب دارد

سپاهی آورین صدای این جان دان جان افسریه و مانند کارناک هر جعبه نجات دارد
کرده بیک اندیش ن و بگرد از این وابادا شن و اذافن پر ابر داشت در درود او بر پنهان دیگران
دین داران او با دفعه صدر هر تین هشت خلق نهر سلطی صوات است اهد و پسام علی و بر اهل میت
و فوز تراش شن و با راغز کار را مشارک از کرد آورین ایوب منصور الحسنی هنرمند ایوب منصور
حمد الرزاق عبد الله بن فرشتنج اول آیه ایون کویده این نار که تاجان بود درمان کرد و امشک شن
و عین را بزر که ایشانه تیکو تین چهاری عین فا پستند و اندیش جان مردم بعنی هر زن کو اوتراهای دارند
بین مردم به ایشان کو دی حسیری خانه که پایه ایاد قام او باشد و شناسن پست شن و جهان ایشان
و برا دادی کردن وابادا بی کردن وجا سایا ایشان کردن و دلیری و شوئی نمودن و جان سپردن و دنبایا
پرون اوردن جسیز نای فریان و دهان بساختن کارای نایین بجهان شادند و این کیلده دست
و سهان و دام و داین سیسه دن آورده و مهون برقه ایون ایشانه منش پادشاهان دست
متراهن داشت یک دن بقدر ایمان شنست بدست دمچه که آذینین جان بشد و تو آیی
و اونه بکوشش از شن بیه کاری بود دین جان نایس از مرک او نامش زند بود جهاد اند
پرستش که پر ایوه و کشش کارکری ایشان یزیزی که ماده داشت از چهل و ششان از ایان
مانند دا ایشان کشت جهادگت ناد از خدو پستان پادده و بده خسرو داده
زند بیو که دامون تا مده ایله اند دان دا ایشان دا هی بیه بس عن بیه زند بده پر غیش
که آذین بمسکی بران آذینی که رایه ایک بزدی طیب ایشانی همچوی هپتوی کرد نید و داد
کدام از ده داشت شه میان جانیان بس ایمه سیده خضری اسینه ایهی عین شنیده شن ادش
دسته غمیش دا خواجه همی و ایوان داشت آذین بان آذینی بیان پاریسی که داشت آین تام



پنجاه و نه



شصت

دستور اینجع کفتر شامانیه

گردن از دل خوبی هم برداشته	جینن و ادجاج هر آیدون کنم	یاری خذ نهانی بسیه بر دویس	شانش با است مرده دیر
گردن استاده نهیست	بمشیش پیشتر برده گشت	مس با داشتی چشمی افزوده ی	پیش مرده ده اینهای غری
به اینهای تا خواهش باشد هم	جنن گفت کن راه به کشیده	برده تمازد آندر جای	جهود پیشتر برده کشیده
سوز در سوده بسیار شر	گردانه کانه اند گشت	بره کاره در بخش برگشت	من دی کری کردانه کشت
بند با سر هر سام بخت	خوشم کز میستاد کا	هم آنچه آتشی بر زرخ	جم اسری، و اکب بجا نهاد
خراول او شاه بیکن که	بر رکان به ان گز نزیر کته	در گاهه هم کسکی و زمانه	از ان گلکس درن ناز نهاد
گرداده نهان نهان کشتن ام			گل نظری بر و باد و دم کنیده
هدود ام آمده نهیت و همراه			گنون رین پیشین و سفر بر د
قدوں گرد ایش داده			بو گذشت ساله پیش
پیشش کیم عرب ایکان	سر رکان باه افس از اکان	پیش اخود رساز آدم	پیش اخ شان حان ام ام
گفت اند احانت سایه ام	جر احانت از شان خنده ام	تو گویی بدم پیش من در شان	نشست تظاهر من از دور
بترین رکانی ایش رو آن	هر چهاره هم کشت بگان و لان	عله دم بر دانه است به	نمین ناسور نامه ایان شه
از دام حشش دای و س	از دم خوار و بو شش و یم دن	هر از من بخوبیه گن رایکان	چیزی تیات از لایکان
دار سر کاره بروای شت	چنان اسکرپتی گشت	مح محلم اند میان دوچ	نم که از اصله فرع و فرع
سخن ایش ای آنکه از نهاد	میزی پت اند آم نهک	وزان سرست کر ایکان	جو سال اخ دار آم بیشاد دیک
بیش بکام دش کار کرد	تاسیش در اد رز ایش بود	گرمه نهاده خد و نه	مرا ایز بدر کان کپست ایش
باها پسنه ای دزد ای	بر شکون قدر یز کرد	حیل ای دم دانش نه	حیل ای دم دانش نه
نام جان داده که کام	خنده ایش پسته ای ایار	ز جهت شفونغ مشاهد ایار	
زم دی گشتر شود بک	بوده مت ششون سر زهار	گهر باز جویی از و پست بد	
	حالا گر باشد کم ای باشد		
	از ایان بس نیم که من دام		
	گو خم من من پی آکن، آم		

م اکتاب شاه نا - ببارک و فرقی و فیروزی و تابع نه
جشن بیت و غم جادی الاول پسنه ایچ و ملائمه
علیه البد المفتر تراب اقام انتقال
غم بعلی بن محمد المشیر کاتب
اسلح ایشان

مورد خ

نوشتہ عماد الدین

عبدالرحمن

مصور است

چهار ستون، ۲۵ سطر

مقدمه دارد

تذہب دار

ساتان کنست این سیل شعیبی	دیگر از جو روز داشتند شده	حکمی که در تجارت مکاری بود
دو بمال و از تهاجمی شد	رسانید و شیرینه کانه شد	شیوه های اینه علی
نه خوب است و از اینه از نک	ذلک رسانید و نیز کانه شد	نیز پسر اینه میگشان خود
از نیز اینه بکیل علیکمین از	برنیکه عمل و نیز باده و تو	سیانیه و زحاف
آئین شادان سیه کسون	دیگری عین اینه کوچه خون	زیجا عارعه ای بدی
خیز مانند کار سیه ای	بریکن و خارجه کانه شد	کشتنی کارم نکاه
بستی شهادت کیم شیخ	کم کشت و بربان و سامان	نادیه لطف اجاره
هن سرو طام و تیه بست	ششم محمد امام علیت	نفع قدره میگل آن نیز
ساده ایت سا کیا کیک	مراس و دلخت من بکار	العدست مادی توکل سبل
جنتی ای تیه ایت	خدا یاری خیزند	در آیاد دارم و بکیل پیلی
وزن حمل شود و بخون	برادر عذر و خون مصلحت	الله مادرست ای سنا
	بر ایکی دلو و شر میلی	
	اندان ایکی کیس نیلم	

شیاه شد کتاب سیاه از کنستار طالع الشعا
حکم منصور ابوالعتا سفر نهادی رحمه الله

علیہ کتبی العبد علی اللہ علی

الکتاب عفت السعید

فی الرشد عاصی

اسدی عصی

نسخه موزه بریتانیا ۱۴۰۳ OR

مورخ ۸۴۱

نوشته . . . فقیه

تصور است

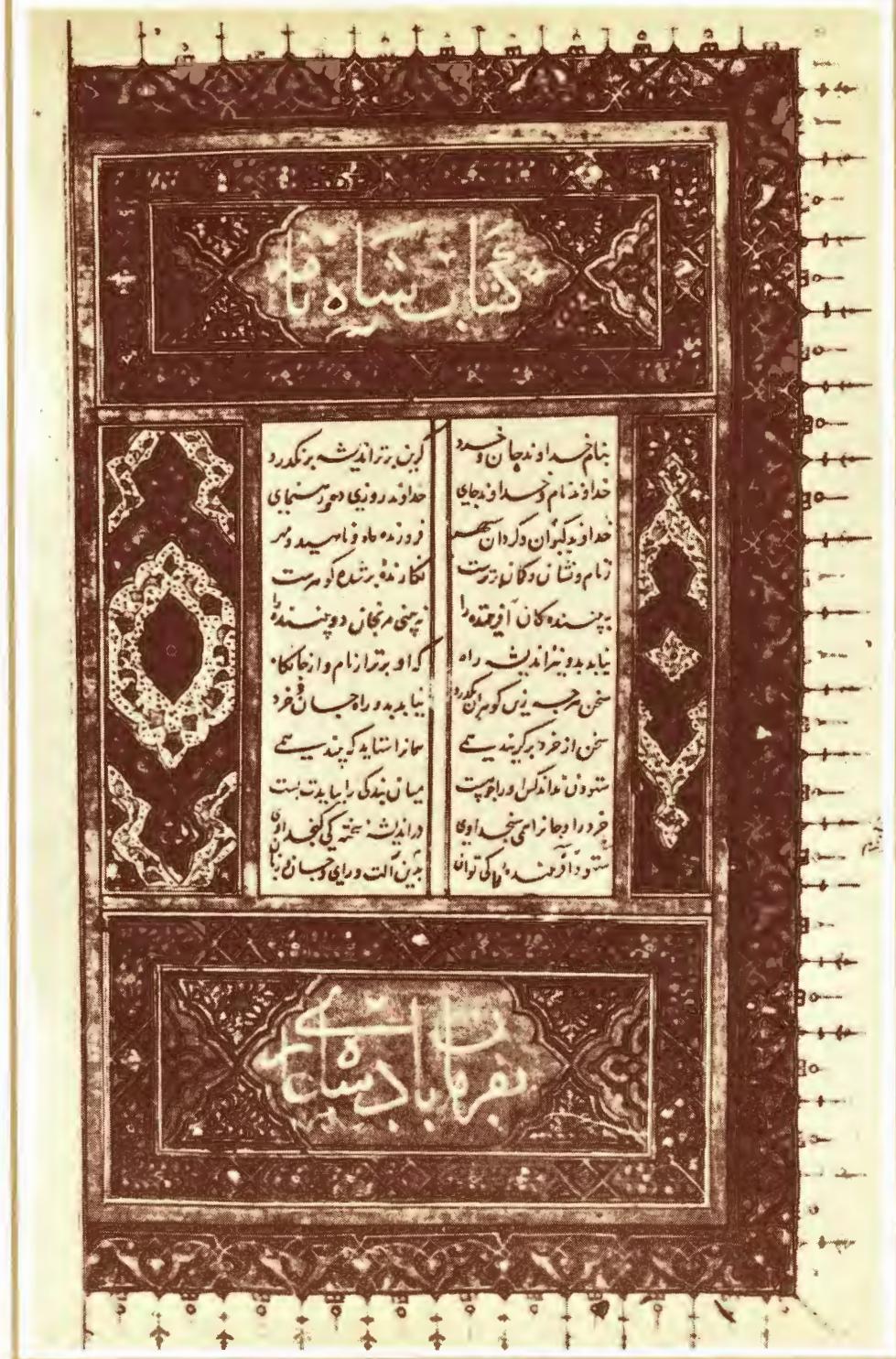
۵۱۳ برگ، چهار ستون،

۲۷ سطر

مقدمه دارد

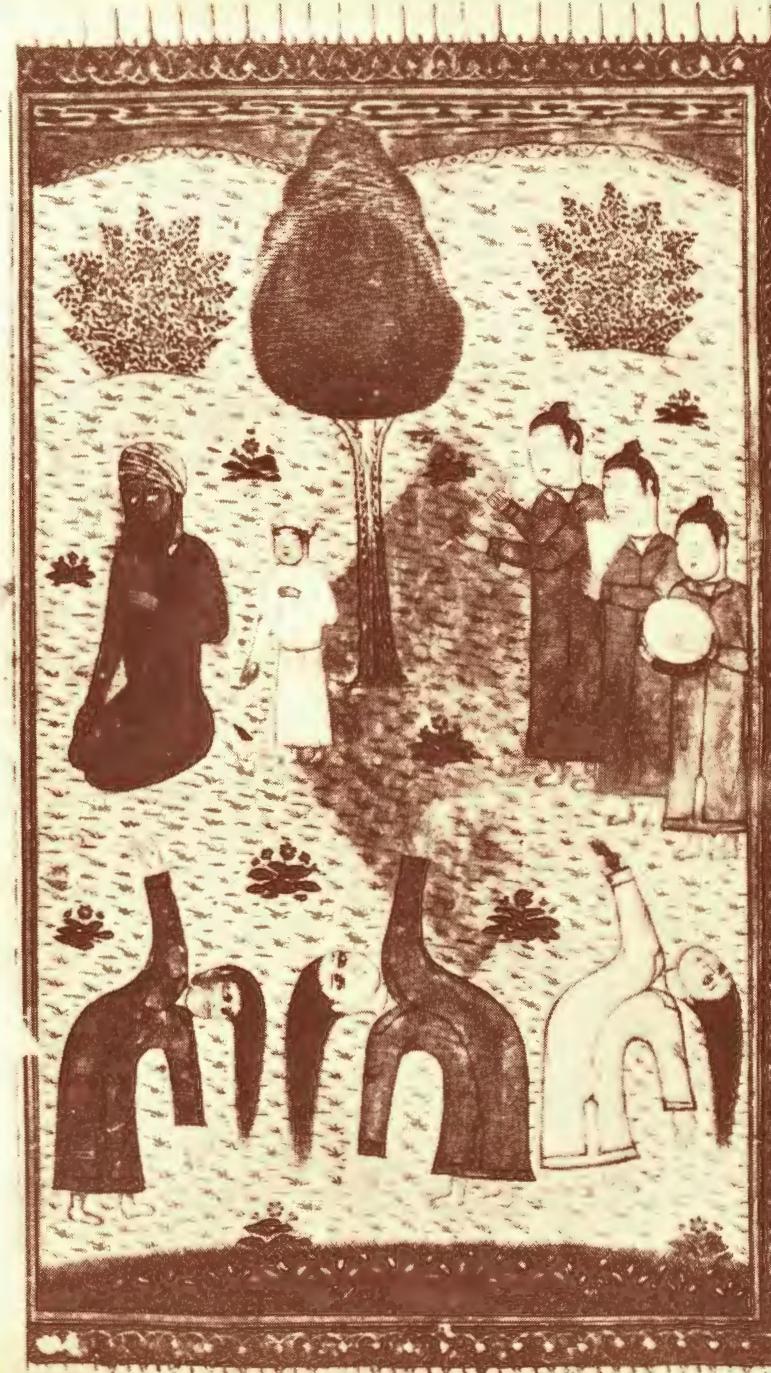
تذهیب دارد

با رمز مب در چاپ شاهنامه



بستیش باید که خفتر شوی رکھنار پسکار آیکوشوی	بستیش باید که خفتر شوی این پرده بر ترکن کا نیت
بجون و بجد اسوی او نایت لترن ای خسر دندیچ خود	بجون و بجد اسوی او نایت این جایکاه جشن نکرد
ستش خرد کو سه	
خود همتر از مرد ایرانیت تلخش کن ازاک آورینیت	خود همتر از مرد ایرانیت خود همکر و خود لکتی
از شادی و ذره بیست از دم فروی وزدم کیست	از شادی و ذره بیست فرمیره و مرد و شن وان
چکت آن کوی مرد چان زیست بکاخان خو اندط	چکت آن کوی مرد ک دانا رکھنار او بر خود

سلطان محمد



شخص و شش

وادیش رشید و مهربان	جو چون ام برخواست	بودیت کنای خشم نیز	برانو اند از بیشه حیر
چهارش بدم هزارش	رسواده بخوراد آش	گرگوش پدر بزدرا	تو بیم بمشت شوعله
بینکه دیش خشتم	بوزار فران براد شدم	سر خوش برشتا نیز	ده از دری ای هی ما فرم
زیست اطوانش شیم	بهاران سوی رو و زیم	گلخانه کیا هزارش است	غزد او پر شاگرد است
تو کنی کر کشت جهایت	پاچانه قفار برداشت	زیلانه پشم خان و مهان	باب افراد ها نام از بالهان
بک کر خند بیلیخ	دشکش بدم نیشاد	بیم کفت دله بکش	دو کاه شه برسخان دود
داره بخ ارجوی و من	شکار بسیم برو طار	شیخان زبانه بیلیخ	بس از خواست داده بدلیل
هلیش بود کوی لخوار اد			کر زیان بکلیع مش بیلیل
شد اهادیان بامداد بخ			
جو داشت این شواز آن بیلیل	پیشنهاده اوس رسکان	چوش بوزاده مست بمال	
رسانی نه لشتم بکان	کوتاه زرفجست سیان	چخولی کار ای صانع چان	
جو دیگر بخند بخان	چون خلا کرم جام خدا	زاغازنیست سکم بخن	
دو قشیده شن لایه نیست	ترزه ای بیان بیانی هار	مران دموده دست ای اخن	
دل ایم بیکشیم ترا	ترنیزه از دیس بیش بست	ارزودس ای کل ای بست	
بر بخون در علی خارکرد	کر کاخ بادا ز توان بیو کار	چوکتن ماس بیو کی سیار	
زطاف دلیل بار بآلموش	لیسته اه ام ای علی اوره	ریختنده بز مشا ای قاب	
تم بسی دار سلیمان	چو اندز ای بزم بکوش	چو احلاق ای علی خاردا	
کر دزد ای ای ای خود بسی	سیزه بدم ز جوان بکلام	شتر گشت دنگانه ام	
	سیک هر سول ای زن	سیک هر سول ای زن	
	سکان بیش ای کلیان برد	سکان بیش ای کلیان برد	

جه تو ای دعا ملخ دارم
اگه من بزمه کن خارم

نام شنید که بشاسته بیا، که طالع سعد
رو تخته بخیسته و روز جا شد
یاز دسم شاه بمارک بنهان و
آمد بخشد رهار سیم طایه

نسخه کتابخانه ملی پاریس

SP ۴۹۳

مورخ ۸۴۴

نستعلیق یعقوب بن

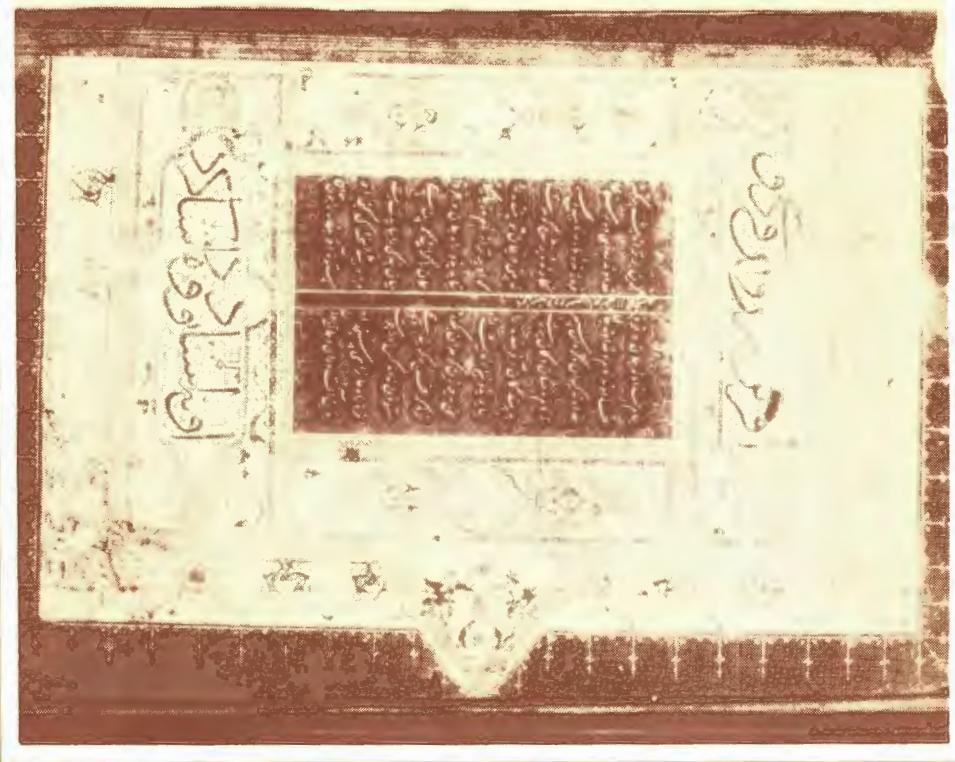
عبدالکریم

تصور است

۵۵۸ برگ، چهار ستون،

۲۵ سطر

تذهیب دارد



لهم انت سلطان
السماء والارض
لهم انت الحكيم
الذكي في كل حكم
لهم انت عالم
معك كل علم
لهم انت حكيم
معك كل حكمة
لهم انت عالم
معك كل علم
لهم انت حكيم
معك كل حكمة
لهم انت عالم
معك كل علم
لهم انت حكيم
معك كل حكمة

سید علی
پیر

卷之三

میراث علم سیاست هندوستان

سازمان اسناد و کتابخانه ملی

۱۰۷) فرمودی امیری می باشد و اعضا

فان ش ناچس من شهردار استاده
ام سراج دار حسین نام

نسخه کتابخانه ملی پاریس

SP ۴۹۴

مورخ ۸۴۸

نستعلیق محمدالسلطانی

تصور است

۶۷۱ برگ، چهار ستون،

۲۱ سطر

تذهیب دارد



هفتادویک
بیان میرزا



بیان میرزا

سی و دو نوشت کشت	زان رس سیدم بود کشت	چهاردهم خان در چهار
دو دین آورده بود کشت	دو دین آورده بود کشت	ازین نامه همین دنگ
دو دن کدم المیت و فوج	دو دن کدم المیت و فوج	برکان ادالش زاد کان
بیشتر خود رساند ام	سایع شاهان نیاز آرام	جذاب ازین اندیشم
آنکه بدم شنی و دشان	نشست خادمه بمن داد	ازین نامه همین دنگ
وزان بند دشنه بخشن	مردی کم بپش شد	ازین نامه همین دنگ
بیمه دار آین بدرشان	که خواره کار بخوبی روا	از دین خوش باشی و ب
حسین قیس است آزاد کان	که از من خواه بخون لیکان	نم که از اصل و فرع و خراج
هرای سرکار بودی پشت	چنان اگرستی تکست	بر اکسکه از مشن یعنی
بی نیز بخت اند آنکه	جو سال از رکاب شاد و بک	می و سال نسرای گنج
تحمای یکم یکدرویاد	بد اندرش کش شیزیک باد	بسادن صورم نزشت کن
بندھا صلی بے و ختمرا	جوب باده اند بخ و را	ستون هر زن کش شاد
ز مجرت ه صد ساره ته	شام جان او رکرد کار	دینه سندار در دراد
گ گشم میلن افساد و ای	تجربت شد بخ هستادها	تن شاد محمد آباد
چانش سایم کرد جو	حمن بشداز آشکار دنما	بمشی پر بیان اش ام عز
هر اندیز کاران پیاشن د	هر اندیز کاران پیاشن د	که طاویل داده خود مدد
چه رو بخواهی بپریمه	ز نامم سرا و ده کش شنید	هزار غم آفتاب عرب
کم میت باد کرد و دم بل	د هوت بعذر بیان بن که	ز سکت این اضلاع
من بجهاده بیان شدم	که از من که از من کشت	د شادان خصوصی شه
دست فخر بر کو شرمن	هر چند شاهد بزم سه	صالیعه بزم کنیت شاه
که از من می خواهد از دشان	که از دشان می خواهد	

در دو هجره خارج از سعادت بخواهد	جنان - محی کرده ممکن	دیگر جو بودند سان
جهنم کن من دن ساده من	بزرگترین غم عن کنست	رسانی شود و کان کشد
خوب کن من سکان و داده	ساخته ام رسانشان کی	ذکر کن زیشه و زپل و بیک
خوب چند شو کن کا	زیبات زیاد و دره می خار	زغیرت و از از از ده تو سک
زدایا مسح لوح کن کوره	تیکستویی زخشن خود	وزیر نمک نوای زجاجه و دمه
نمک ران زن کنی نامه کا	ندادان، پی بر و زد صاف	جو شنیدی این کو کو تو خون
ند راه و اشت کل می بیای	دزشان رسیده کو و غم	کمشتی چن در فکار سام
دی سکن و دارند لم نیل	ذاین شاذان رسم کمن	کرم شتی همان برشام کن
مسودم کنه بین مباره	بینن رالد پر کار دن بیل	شسم محمد امام طی
پسے ی به نزین بیان از ن	ساید سپر با تضاجان	دار بسته بخت من به کیر
زمزد و قصد و مزبوری	بره ندا و نهجان آفرین	چخوازم ز دشای بر هر کنی
خدای اتویی بند مرا و سکیر	اگر و دست اری تو ان حل	خوان نامه و ندا آمین
قد عاده از حضرت سلطنه	بر سرو جام قرقی و سست	سر کنک ارد هشیور یعنی
سر کنک من بن بر کند ام	دار ابتسایم آباد کیر	
زدایه هم خطر ایست	یخای تصفیه ای و ده	

عکس نسخه خطی لینینگراد با رمز
MSKو

۸۴۹ مورخ

نستعلیق محمود بن
جلال الرشید

۴۰ برق، شش ستون،
۲۵ سطر

تذهیب دارد

این نسخه را عمام الدوله بن
محمد علی ملقب به دولتشاه
بن خاقان فتحلیعیشاه قاجار
در تاریخ ۱۳۱۷ هجری
قمری از قزوین برای سفیر
دولت روس فرستاده است

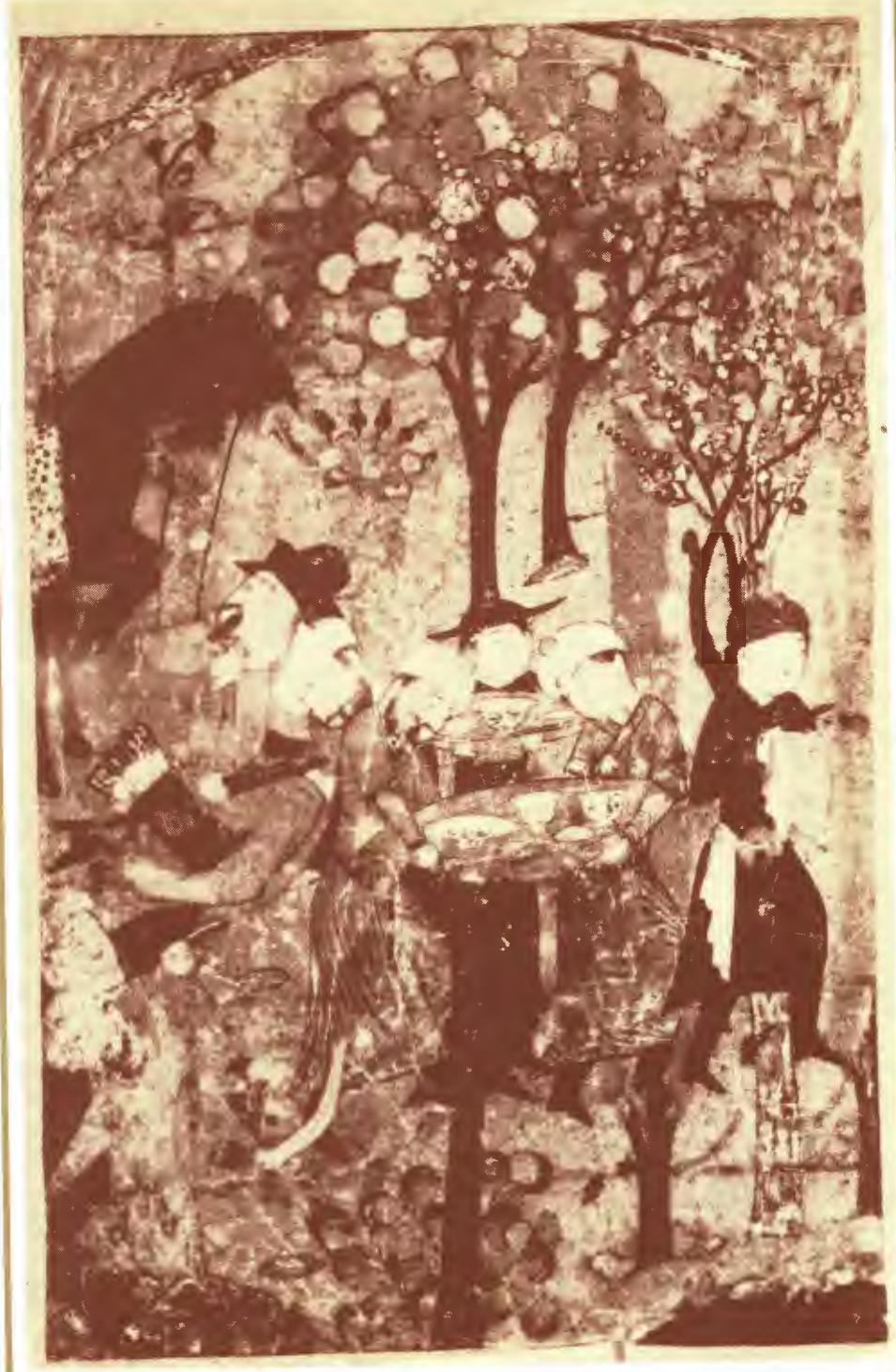


بگانی ام اگر بر قرآن زبان ایشان را بدانم اطلاع نمایم که این دو شاهزادگان ترقی کم می‌نمایند و خود یاد آورند
 نام و مهکاری زبان که تشاخد سرپرست که نظریه انتخابی انتخاب نمایند است این پرسیده بجهون عیاشان او را زنوت برداشت
 پس از آن دو زنان بیرون از این دو داشت و پرسید: یا زن ایشان که او را بفرموده بتوی روز بروی گفت که در کاخ سلطان حکم شد هر دو زن
 بروی داشتند تا خواهد بیار تبول کرد فردوسی بخی که داشت برگرفت و به کاخ زاده ایشان را خواهی کرد و همچنان داشت که
 سلطان از خوشیت زن دو زن را کل خدرا بیوی داد و گفت که زنان را فردوسی بنماید که سلطان همی و مادر این ساعت نظر آن سلطان پنهان نداشت که
 چنین نایت بسته و لذت بدهون خواهد متغیر شد بسی غرمه داد که هر کس که فردوسی نایر من آن را پنهان نماید این سازار دم بدم او را ایسا نماید
 طلب کردند و نیافند بسی سلطان محمد و زن را نداشت و پیر از ایشان ایشان را که این زنشت از شاد ارم و ایشان را معزول کرد و شخت تراز دنیا
 رکنج بزم از ایشان بسته که تصد فردوسی گردید بودند و سر برند که فردوسی با بهد ترقی و بید خواهی سلطان طلب کرد و بر جان خود
 نیافت و از که از خود پیشیمان بود و سچ سویی نداشت و این اپات دشنه نام عالیه و بزرگان آنها که اند و داده ماده سویی
 دیگر نهین آوره، اند گپ که فردوسی سلطان بود و جهون نفات یافت و سرداشت یکی بکم ابوالقاسم منصور افدوی و دیگر
 گوگین بود نام او سعدود بود و هاطوس عالمی بود و نفس باغه وی و برا در ش غرش داشت و نهیم ایشان می دادند که
 باز را گفت که این عامل نسته ایشان و نی کاره که مدارا ز سلطانی پیرزی بر سر ایشان و اسطبلیار دیگر، وی بون زن خن یکدند
 شدند و سر رخت پنهانی که بود جمع گردند و بر سر شد که از طوس پر این آینه دوستانی که داشتند ایشان را نخوردند پنهان داشتند
 که صلاح نیست اشنا وطن یکدند ایشان وی و بجا ای و بی وید اشنا در وی که ایشان عادل است و قدر
 خال فرد بای او چویند و نشانی بستایه وزحمت این عامل از خود و فرع کنند القص من می ایجا رسید که هم بحال این منصور بود
 بجهون غوار بین شد کار ساختنی گرد و روانه شد بجهون تزیی غزین رسمید اشنا چنان بود که عنصری و فرقی و سبکی از اپش
 سلطان که یکت بودند و گلوب شه های آمد بودند و شرابی خود را فردوسی بجهون ایشان زایدید وی بیشان نمایه و پنهان داشت
 لرند که پیش ایشان روم و عالم ندو و سلطان گیرم و بشنوم بجهون عصری و فرقی و سعدود و رادیند که روی بدیشان و
 لشکر که این شخص بر مای آید و میش را متنفس خواهد کرد بجهون تزیی شد و ادشان دیم کار و دویی از زیان ایشان گفت دشام و اون
 بود مادری سری گیری که تایز خما و نیاشدن ایشان ایشان که این دوی می رانم و که بجهون فردوسی بآمد مین کشند

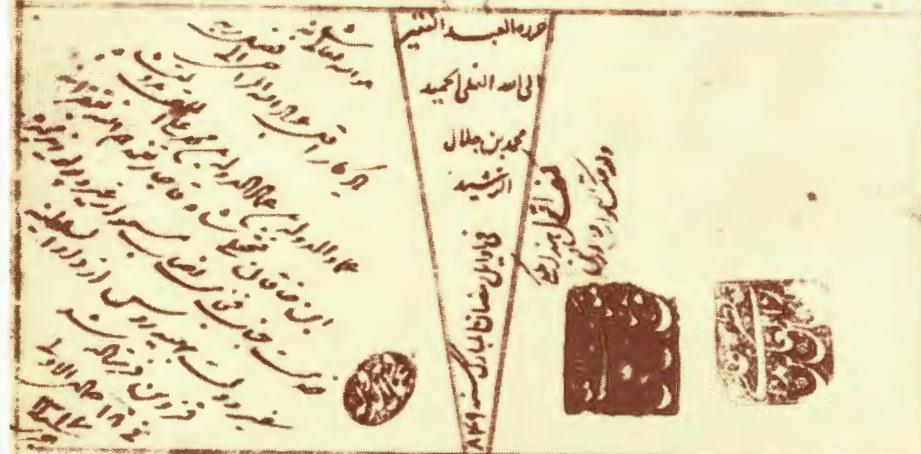




هفتاد و شش



هفتاد و هفت



نسخه دانشکده ادبیات دانشگاه

تهران ۸۱ ب

مورخ ۸۶۴

تعليق قديم احمد حسن بن
قطب بن زاهد بن عمر
همدانی (يميني)
برگ، چهار ستوان،
۱۴۰ سطر

بنام خداوند خوشیان
خداوندیست دهم کنیه
خداوندیکیان نگلایند
از وکیل علام کاظمی
سولیمان لعلی دلم بیه
در آن خوشیان بین خال
عجیب زندگانی اول و پنجم
کمال افروند و خیان
ذل عقول کیمی از تحقیق
مجید نیاز و توانیدم
یغماز و ملایر لفظ و لیم
جو حاذق خوبی کا کریم را

وَرِفْتُ جَمَانَ لِغَزِيرِ الْمَاءِ	ذَكْرُ جَارِ الْمَاءِ لِلْمَاءِ	بِلَغْرِيْدِ بَارِ جَزِيزِ
رَشَّ نَسَاتِنَ لِغَزِيرِ الْمَاءِ	ذَكْرُ حَلْقِيْدِ هَلْيَنْدِيْكِ	سَهْلَيْجِيْ آبَادِيْهِ
مَنَاعِدَةَ دَوَيْنِ	سَخَّهَ اَنْتَرِكِيْهِ بَكَرِيْهِ	هَلْسِ بَسِ بَحْرِ بَرِ
نَهْتَ الْبَيْكَانَ بَيْجِيْهِ	سَرَالِكَاهِيْشِ رَاكِرِ قَلَّا	نَهْهَهْ . . . كَفَهْ
نَيْلَةَ الْمَدِيْدَهِ كَبَدِيْهِ	دَهْ سَلَادِيْدِ	سَهْلَيْدِ بَخْرَهَ طَبَرِ
رَاسِيْمِهِ وَسَانِ صَارِ	ذَبَرِيْهَ حَرِ	هَلْلِ الدَّهْرِ وَعَنْغَرِيْهِ
لَعْلَتِ سَانِ بَلْنِيْرِيْهِ	هَلْلَانِهِ اَشَادِيْهِ كَفَهِ (كَفَهِ)	نَادِيْهِ مَيْهِ بَلْهِ كَهْدِ
نَيَاشِ نَامِسْكَهِ	كَلْوَمَكَدِكَاهِيْهِ حَلَّيْهِ	بَلْغَيْنِيَا مَا دَلْسَنْهَهِ
سَرَكَانِ رَهْيِيْدِيْهِ	جَوَيِلِيْهِ لَاجَوَلِيْهِ زَلَّا وَرَدِ	بَيْرِ بَخْرَهَ شَاهِ رَاهِ
رَهْكَلِيْزِرِيْهِ جَاهِيْهِ	وَرَانَامِ كَلَدِيْهِ وَبَسِيْهِ	نَاجِيلِيْهِ اَمِيرِ جَلَّا نَهِ

حَدَّالَاتِا

حَدَّال (الْفَصَلِ الْمَعْرُوفِ بِهِ)
 طَرَسِيْهِ عَلَيْهِ لِحَمَالِيْهِ
 سَحَلِيْهِ حَلَّالِيْهِ
 مَسِيْسِيْهِ مَلَلِيْهِ
 عَرَقِيْهِ وَرَلِيْهِ
 وَرَمِيْهِ طَلَّوْهِ
 عَسِيْسِيْهِ

نسخه کتابخانه مجلس شورای
ملی (سابق) ۵۲۴۳

سده ۸

۵۴۸ برگ، چهار ستون،
۲۵ سطر

ناقص است و از ابتدای
شاہنامه حدود ۷۲۰ بیت
یعنی ۴ برگ (۸ صفحه)
افتاده است

با رمز مج در چاپ شاهنامه

این راز رسایلاید کشاد
لست مار حنک و رخسار آرد
نمی راز خواری ساید نهاد
گر لاشداین تخت همچ و دک
شود جان میک و جن نه سکا
گر بودن باز کویم رات
ساده مم آگون رجارت
سوزن این کارش زر زکار
عن کس مارس کرد آنکار
گر بودن آن دارید بیو
و گر بودن باز باید مود
بدان موزدان غایید راه
همویدان سرمهکن نوب
از آن موزدان باریک شد
خرد مندو بیتا وزیر کنام
در لفکت برخاست کن سرمهاد
فرابان غم و شاد بانی سرد
جو بورز رازی سر آمد
گر بان آهندنی سای
بر هر ساده نای بحای
کی را شود ریز بر عست خ
عکار ام کرد سرخ است
چنان امشی از قبیاری
کاخت من را سزاوار بود
چنان مرک رامن با فرزند
لذکت برخاست کن سرمهاد
فراوان غم و شاد بانی سرد
جو بورز رازی سر آمد
گر بان آهندنی سای
بر هر ساده نای بحای
کی را شود ریز بر عست خ
عکار ام کرد سرخ است
چنان امشی از قبیاری
کاخت من را سزاوار بود
چنان مرک رامن با فرزند
لذکت برخاست کن سرمهاد
منز آن سمهید زماله زد
ساید کل بکسر ش مرد باد
سله دل رسد کشک که دکاه
سرو جود و ناج و خسنه کلاه
سالا بود جد که سرو برد
لکون برا آرد ز بولاد کر ز
زند بر هر سرت کر زه کار
بندت در آرد ز ایوان کی
دلاورید و گفت نیغزد کی
کی ای باند نازد بندی برآید
و زان در کرد مر اسمیه
جان جی را در خوامد بند
تکرده ای ای خسته کم
رخ ای ای ای دوز در فرن
کشان زر زلای
تایید رویش ریمیه
تحت کلان ایزو ورد نای
نمی بازست ایکه رودون
شان فریون بکرد جان
نمی بازست ایکه رودون
نمایم بکش ز خواب تهد
بیآمد بین روز کاری هزار
کشید اند افشن بسکی بیز
جهت سردون ره خزاد
سالید بیشان سرسوس
چان کی غایمک بعد بد اد
جلبکی ما فرجشید بود
بهردار تابله خوشید بود
شده رام آفریدون هم بر
حل کار پریم کوش ای بود
رکا وان تغلق بر زین ای
زمان کاریم کشید ای بود
لکه بیش بریان رئنی دکر
شه ایجن برگش خود
ستانه شناسانه بود سریز
زین کرد حمال رهان شد
لکد جان برویم
شنه تک بر زین بیزین
کریان و از خوشی کشت سر
برآ و خوش کاره بود
کوفت دو ز برق باز خود
این حجد در دنی دست درون
از آن روز بیان ناک مزد

هشتاد ویک

.レジン

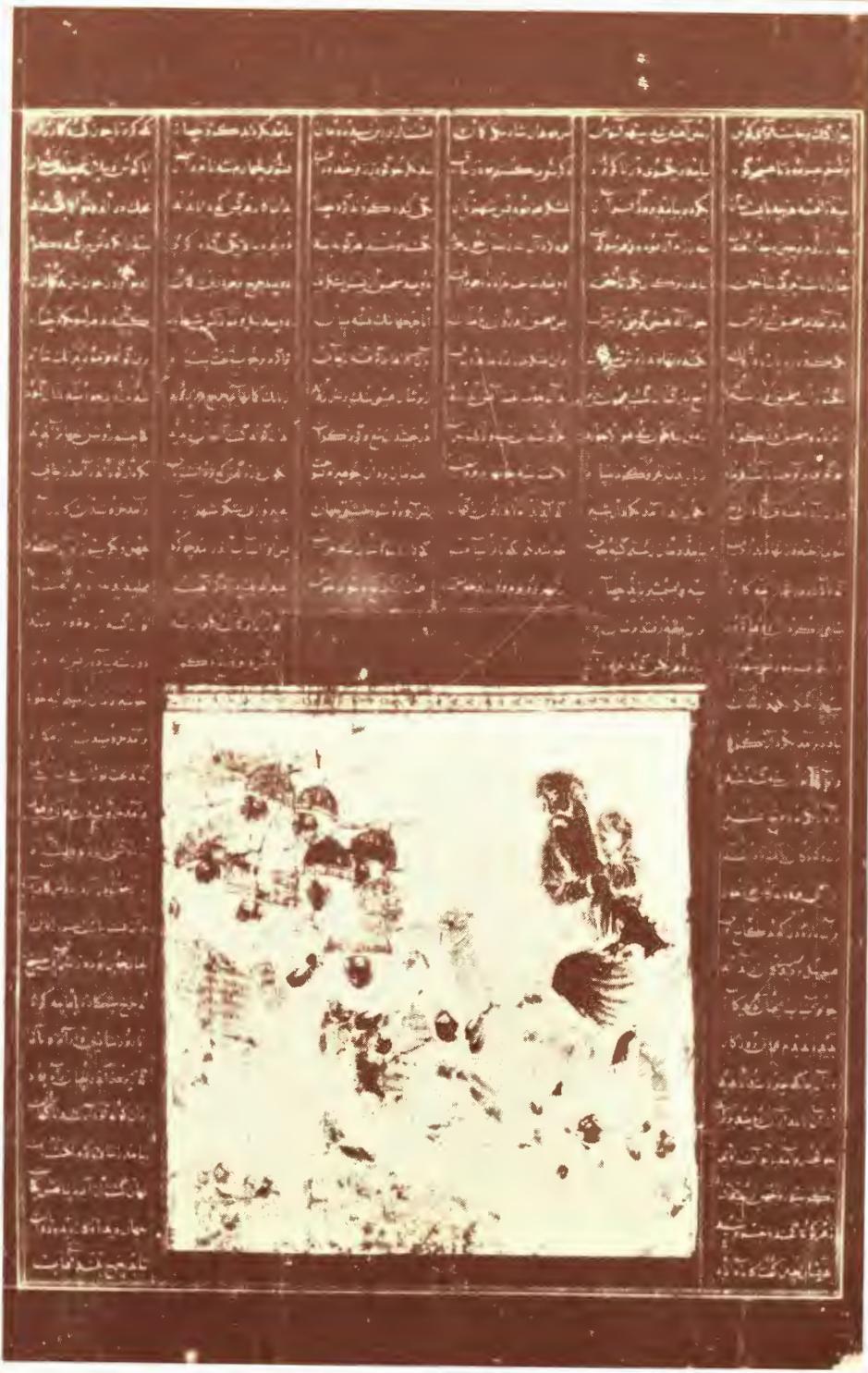
جهد یکش جاندار کرد از	جهد یکش جاندار کرد از	جهد یکش جاندار کرد از
که که پس رتم بخواهد خنک	که که پس رتم بخواهد خنک	که که پس رتم بخواهد خنک
به هرام گفت آنچه جدان من	به هرام گفت آنچه جدان من	به هرام گفت آنچه جدان من
زمدان بسازد بخای شست	زمدان بسازد بخای شست	زمدان بسازد بخای شست
سپهبد چو بند سر آنکه خود	سپهبد چو بند سر آنکه خود	سپهبد چو بند سر آنکه خود
بلد لعنت من بیهاد شدم	بلد لعنت من بیهاد شدم	بلد لعنت من بیهاد شدم
لشترم کسی کو سر زد آورد	لشترم کسی کو سر زد آورد	لشترم کسی کو سر زد آورد
جنف گفت مرزا کهرمان	جنف گفت مرزا کهرمان	جنف گفت مرزا کهرمان
بشد لشکر از کشور طبقعیت	بشد لشکر از کشور طبقعیت	بشد لشکر از کشور طبقعیت
بو بدهم گفت مرزا که مرد	بو بدهم گفت مرزا که مرد	بو بدهم گفت مرزا که مرد
بد لعنت چو بد که جاریدی	بد لعنت چو بد که جاریدی	بد لعنت چو بد که جاریدی
بنادش مک شاد و سیروز کرد	بنادش مک شاد و سیروز کرد	بنادش مک شاد و سیروز کرد
نمی درخن سی دلیری نمود	نمی درخن سی دلیری نمود	نمی درخن سی دلیری نمود
مو آشت هر روز رسما شله	مو آشت هر روز رسما شله	مو آشت هر روز رسما شله
حی موبید زشاه این عشنا	حی موبید زشاه این عشنا	حی موبید زشاه این عشنا
ت لشکر از هزار هزار یار	ت لشکر از هزار هزار یار	ت لشکر از هزار هزار یار
ز شاهزاده بازدید از ایلات	ز شاهزاده بازدید از ایلات	ز شاهزاده بازدید از ایلات
با مدح من جوی پویان زی	با مدح من جوی پویان زی	با مدح من جوی پویان زی
بهم راه بر پویام راز بخ	بهم راه بر پویام راز بخ	بهم راه بر پویام راز بخ
سی و شاهزاده		
سی و شاهزاده		
سرفت سر ارجمند مینه زن خنکات	سرفت سر ارجمند مینه زن خنکات	سرفت سر ارجمند مینه زن خنکات
بدریاند بازیزه سریزه زون	بدریاند بازیزه سریزه زون	بدریاند بازیزه سریزه زون
سپهبد بر انگشت ایل گفت	سپهبد بر انگشت ایل گفت	سپهبد بر انگشت ایل گفت
که اخزی کرد ازان سریاه	که اخزی کرد ازان سریاه	که اخزی کرد ازان سریاه
فرستاده شاه من آن بود	فرستاده شاه من آن بود	فرستاده شاه من آن بود
وزنان سریح کام طالد است	وزنان سریح کام طالد است	وزنان سریح کام طالد است
و ط آن سخن بیکار مذکوره	و ط آن سخن بیکار مذکوره	و ط آن سخن بیکار مذکوره
خنکات دوسا سپهبد کشی	خنکات دوسا سپهبد کشی	خنکات دوسا سپهبد کشی
خنکات دوسا سپهبد کشی	خنکات دوسا سپهبد کشی	خنکات دوسا سپهبد کشی

نسخه چستر بیتی MS ۱۱۱

سدۀ ۸

مصور است

شش سطون، ۳۱ سطر





نسخه چهارم MS ۱۰۴
سله ۸
تصور است
شش ستوان، ۲۹ سطر

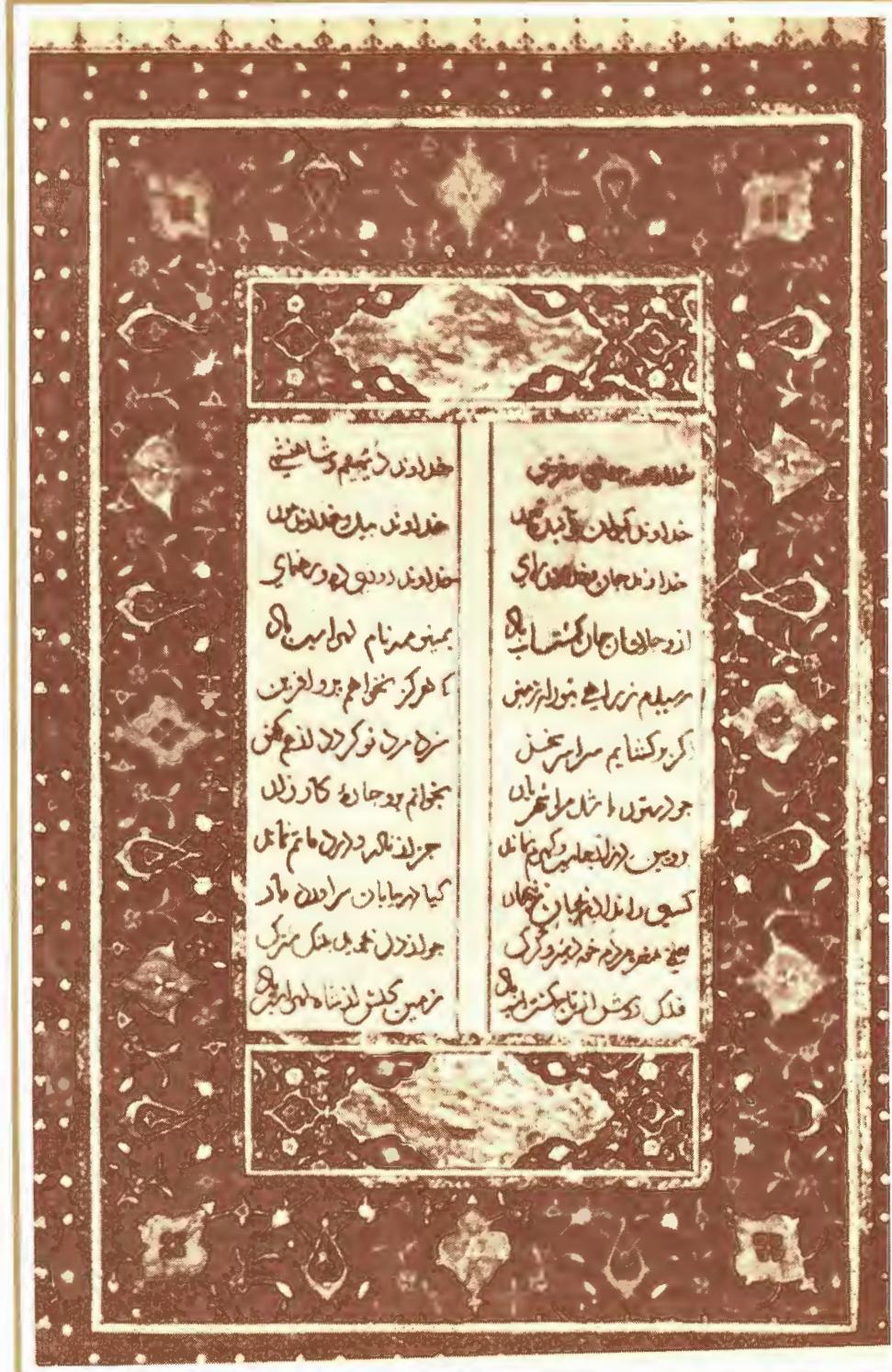




نسخه کتابخانه ملک ۵۹۹۴

سنه ۶۰۰ ذکر شده که مورد
تردید است و بنا به گفته استاد
محمد محیط طباطبائی
تاریخ نگارش این نسخه بین
۸۰۰ تا ۹۰۰ هجری
می باشد.

نوشته محمود بن میرن بن
ابراهیم
۱۴۰ برگ، چهار ستون،
۲۱ سطر
ناقص است
تذهیب دارد



لکه چشم دنده برداشت ان بمنزه جام مام که سیمی مکنیا میر و دیگر زندگی دیگر نیست لایه لایه که نه روضه نه اینجا لازم است الذایجا قایق بینی تام منزدیک بر لز فرلاجیز سیمیه بین یکنیت له شتر جهه خذمند لاید جهان خواه بزمیا دخنی فکله پیاوی ستم وله علیله سفللادیو تله زولز بیز	نکاد جهان ماته من شفت بیمه مکنیا میر و دیگر زندگی دیگر نیست لایه لایه که نه دکبر شار از شیره هناب دشمن هنیب بینی نام وزایرسه عده ها هم بله لذت مثابی کوئی کوئی بله لذت بزستم بونخان دوشکه بیکنی بیز و خود له بخیه بحول و قدر هولکه بیک خوش	لکه چشم دنده برداشت ان بمنزه جام مام که سیمی مکنیا میر و دیگر زندگی دیگر نیست لایه لایه که نه روضه نه اینجا لازم است الذایجا قایق بینی تام منزدیک بر لز فرلاجیز سیمیه بین یکنیت له شتر جهه خذمند لاید جهان خواه بزمیا دخنی فکله پیاوی ستم وله علیله سفللادیو تله زولز بیز
لکه چشم دنده برداشت ان بمنزه جام مام که سیمی مکنیا میر و دیگر زندگی دیگر نیست لایه لایه که نه روضه نه اینجا لازم است الذایجا قایق بینی تام منزدیک بر لز فرلاجیز سیمیه بین یکنیت له شتر جهه خذمند لاید جهان خواه بزمیا دخنی فکله پیاوی ستم وله علیله سفللادیو تله زولز بیز	لکه چشم دنده برداشت ان بمنزه جام مام که سیمی مکنیا میر و دیگر زندگی دیگر نیست لایه لایه که نه روضه نه اینجا لازم است الذایجا قایق بینی تام منزدیک بر لز فرلاجیز سیمیه بین یکنیت له شتر جهه خذمند لاید جهان خواه بزمیا دخنی فکله پیاوی ستم وله علیله سفللادیو تله زولز بیز	لکه چشم دنده برداشت ان بمنزه جام مام که سیمی مکنیا میر و دیگر زندگی دیگر نیست لایه لایه که نه روضه نه اینجا لازم است الذایجا قایق بینی تام منزدیک بر لز فرلاجیز سیمیه بین یکنیت له شتر جهه خذمند لاید جهان خواه بزمیا دخنی فکله پیاوی ستم وله علیله سفللادیو تله زولز بیز

صلوک اللہ عزیز مدد اکل
۱۰۰ مار لخند مدد اکل
لر غفار لاصفیع بیفت
دکبر مه سعن اکل
لوهم عفر لیدیل
دلو الکل بیفت

مشتهر کلام نزدک
خرقا نمیز میانی
کلیبر حرم خلدن لایه جان امان
بزکه کلکه کلک

نسخہ کتابخانہ ملی پاریس ۴۸۹

در پایان مقدمه متثور تاریخ

۹۵۰ ذکر شده است

۶۱۵ برج، چهار ستون،

٢٥ سطر

مقدمه دارد

تذہیب دارد

مکالمہ

۱۰۷

三

دستاں و افرینش کیسی

گشته بخش سهان کن	سپاله دم پنهان من	له گشت نی شانی زن	حمد و ازمه کار مدرن
ریخت بای صافه اد	پا شد هنچ گذا	یوس بای پر زدنی	دان بایان بی زری و با
شمامه اشام پسته	هی تبره در دین	لند شادی پر کن	شادی بیزیده کن
آذیان بیده اشت	سازه زاده بروشتن	برونکه بیده بیان	به سدمی اشت
تاین دم اشام پسته	تیرن که داشه لفان	بیت مردان بوردت	سر شسته تو ششم کردت
پشاپرسه زاره هرمه	گشیش لذتمنی ایں	گشیش لذتمنی ایں	پشیزی بی شواری بی
گوشک بکرم زده	بی محمد امده خاتم	بی محمد امده خاتم	بر زمانه هیگایت کم
آشام کیم زده	کشنه بده آستین	کشنه بده آستین	فریبت بر شاه مهود
تاین کا پر زام حم کت	کنونه بی دهی اکت	پام بناه ایان بده	جان بکوشیده
گشت بکی کیم کما	گردانه زنام من کان	گردانه زنام من کان	بانمی مکوت م
تیشت بر شاه باران	پس برد بکی بکان	شنانی نیکم بکی بکان	بله شرکش زنکنها
ترنی و مکی سیده	گشت نام بی بکر ک	بسنی دعو شد کسن	رهنگ کر زد کان جن
گیره کر زن کاره	گپس بی شاده گل	گریم هم آین دست	گشت زن و زنکناب
تینان کن ناک دیدم	و زناره دم پل پل	و زناره دم پل پل	مراندم دو که نام بخانی
بجزرده آل بین فم	نماف نیم خوبین	بوزرده بکلسته بیا	کشلند نه میستنها
	یسانی شاید بیدن ب	بوزرده بکلسته بیا	

عکس نسخه مجلس سنا (سابق)

سده ۹

۳۳۳ برج، چهارستون،

۲۵ سطر

نافص است

جای پشت تو کاده خام گویی
با ان سهالان کند سری بخت
سر دل بر از یکن کرد و بخت
مکبود بی که عهد فیدون نشست
اکن نامور باخ آور دزد
که جون کاده آمد ز در گفت
جیدون جو از دزد هم دست
جو کاده بروند شد رخ
بر او بخن گشت باز از کام
از آن جم کام نکن مان
بر پوشند مکلام زخم در ای
خدشان عیرفت نیزه بست
که ای ناما ران زد آن پشت
پس کو مسوای فریدون کند
یکای نیزه فریدون شیم
بدان سایه و ترا و غنیم
بان یهه سما ناسهوا پرداز
نات خود کافی خلاست
سادنگ کشیده و عیرفت را
چنان پرست بزینه بزید
بزد برس خوش گردان
وزان پس رانگن کیز ق کام
ز دیای سایه و بربیان
بکت اندین نیزه حنیبی جان
سوی ازد آمد گم بربیان
زکیتی جمان آذن برتخت
بزید ای ای جانه ای
فریدون بسک سلاز قنیز فرن
یکی بود ایشان کیانیز نشان
گر کنام بسایه شاد کام
ما بلند کرد کلام یی
جو بکش ادب مرد برس خسته
جهان بخوبی پک کار گرفت نه
وزان کر ز پک بندیان نه
جنان دست عذ اهنگان

همه محظا به پهان و ت
بمانیم چه بین کار در
نیزه ایم این کارا جبست
که بران کشور جیتن کشت
میان من داوزایوان کدت
شکنی مرداد دل نکبت
نام چشایشدن زیس
گردان پسی هی ندانست کس
عن بر خوشید و فیزاد خوش
سر جهان اسوسی داد خوش
معان که زیان ابر خاک کرد
سراز بند مخاک پردن کند
پس کو مسوای فریدون کند
جهان آفین را بد لست
پسی بروانی دشمن زد
بیدنیش از دور بخات عن
برادرت آن بجهلی ددم
عن خوانش کاریابی در
بلیخنی زنیو کو صدان
جهان از دل برایمه بود
جهان از دل برایمه بود
جهان پش مخاک و از دنیه
تر اجزیایی شد ماد پسح کام
عن خوانه با خون دل دادش
په برد از یکتی زن بخودان
از دزد هم پیش نهند کرت
برادر د بودش دفعه سمال
فریدون بر ایشان سخن بگش
کی کر ز سار زندمار اکران
بسی ریزیدون منادند دی
سمیدون بسان سر کاوش
در فوزان بکدار خوشیده

با ان سهالان کند سری بخت
مکبود بی که عهد فیدون نشست
که جون کاده آمد ز در گفت
جیدون جو از دزد هم دست
جو کاده بروند شد رخ
بر او بخن گشت باز از کام
از آن جم کام نکن مان
بر پوشند مکلام زخم در ای
خدشان عیرفت نیزه بست
که ای ناما ران زد آن پشت
پس کو مسوای فریدون کند
یکای نیزه فریدون شیم
بدان سایه و ترا و غنیم
بان یهه سما ناسهوا پرداز
نات خود کافی خلاست
سادنگ کشیده و عیرفت را
چنان پرست بزینه بزید
بزد برس خوش گردان
وزان پس رانگن کیز ق کام
ز دیای سایه و بربیان
بکت اندین نیزه حنیبی جان
سوی ازد آمد گم بربیان
زکیتی جمان آذن برتخت
بزید ای ای جانه ای
فریدون بسک سلاز قنیز فرن
یکی بود ایشان کیانیز نشان
گر کنام بسایه شاد کام
ما بلند کرد کلام یی
جو بکش ادب مرد برس خسته
جهان بخوبی پک کار گرفت نه
وزان کر ز پک بندیان نه
جنان دست عذ اهنگان

همه محظا به پهان و ت
بمانیم چه بین کار در
نیزه ایم این کارا جبست
که بران کشور جیتن کشت
میان من داوزایوان کدت
شکنی مرداد دل نکبت
نام چشایشدن زیس
گردان پسی هی ندانست کس
عن بر خوشید و فیزاد خوش
سر جهان اسوسی داد خوش
معان که زیان ابر خاک کرد
سراز بند مخاک پردن کند
پس کو مسوای فریدون کند
جهان آفین را بد لست
پسی بروانی دشمن زد
بیدنیش از دور بخات عن
برادرت آن بجهلی ددم
عن خوانش کاریابی در
بلیخنی زنیو کو صدان
جهان از دل برایمه بود
جهان از دل برایمه بود
جهان پش مخاک و از دنیه
تر اجزیایی شد ماد پسح کام
عن خوانه با خون دل دادش
په برد از یکتی زن بخودان
از دزد هم پیش نهند کرت
برادر د بودش دفعه سمال
فریدون بر ایشان سخن بگش
کی کر ز سار زندمار اکران
بسی ریزیدون منادند دی
سمیدون بسان سر کاوش
در فوزان بکدار خوشیده

زن یاد کردندین نشکنجا
 گرفتنی مراد جان حوزه نمای
 پرست آن جهاندار تیزه رول
 بکوی برست این ننان بازان
 دیدین برایت بسان بازان
 کر فدل بی بی زمرد ز دین
 اینج پس نیمن سرو افکش
 نیای پسند جان آن بنت
 پنکان کوسی دیرشان دشت
 بد خاک دارند بالین دشت
 کرد ملن سواری ایشان
 نگوند پس یاد این پسته
 همه شاد بار امشن و هن
 دل اوان ای در دبران دیه
 اکنیزه کردی ایت باره ای
 بسازد دو نفرین بی بزرگ
 به جا که بودی بزم و بزم
 بخشنای بر جشم کریان او
 بیامندا پسر دلچشم
 کلین بده چرا داشتی نیست
 چه سب اپولاد و سکن
 سک شید لایتی زنگل
 عی شی پیازیه با پنورا پت
 پشاد و زردی هوش
 پیش از خودی هوش
 پیارند آن نزک و شیخی من
 بزم موکان باره کامن
 ازیرا بینداز نزهه دام
 بخیز لر بوده و نی به بند
 همان جامه بسلوانی بخان
 بزم موکان باره کامن
 عی کفت اکرن کوکردام
 بیزید و این رایی ایزک
 بخورد نش راییز
 سیلخی کیا کی پیاره
 بسان بائی بسلوی ایشت
 کی تیج هندی کزنه است
 در راه سر بر جان دل
 ای ای هم سر زان
 سوان جکی بیامون شه
 سبده سوی اسما کردی
 چن کفت کایی بادر ایت
 لغزد زند جان ایمه با
 ای ای دنک پردر کنک
 ایم دوی کریتی پر جانک

عکس نسخه خطی لیننگراد با رمز VI مسکو

پست بود و دادنی بود یعنی مسحه ای که در سلطان مخدود نموده اند و آب سل
الله ای از کو زر بود و شر تخت آمد و کشیده شفت نژاره نهاد رکنی سک شد و دادن جه
واجح که از اکنون شفت نژاره مسم و مسرا بر دو خزانه ترشاد که از کشیده است و صرح
ساز و سلطان از رسان و شسته ای که بشت نژاره مسم خنی و طرفی که قدره ای این اسم باشد و دو فرستاده
با اینجا که مسوز نگیرند بود و درین هر سرای برند چون پرسی و آن داده بود که شفت نژاره بخوبی باش
و این دست شفت نژاره که غایعی را که قاعده بود و بود خود و داشتند و پست نژاره دیگر که نی را داده که
شافت نژاره درم از نژاره برد و بود خون کوش سلطان مخدود و گیره ای و کباره سیاست در نهاد
ماجد نیان زمین را نویس دادند و این ایستاده ای شفعت که فردوسی خوش که سلطان گردیده بوده خون
گر تجهیز را شد از این سکونه داده بودند و می شوند که فردوسی خوش که سلطان گردیده بوده خون
تول خود و فاکر و داده ای اتفاقی تقویت و دادن وقت که از گیره بپرسی و آن آید و سه پست متعارض
گفتند سه زن شامند و این همکار گفتند است این است

سکلدار حمله

آن برای ایش نهاد
نه او نه روزی در بیان
وزیر با پا بهم بجه
خواهد برش کشت

نمایش نکال ببرت
مشکار فس شنید
نان قشیده و دندان
پا بر زدن اور خان

سی سریزی در تکون
خود کشکر گزند سے
ستون می داشت
بنی است بایه بزبان

مرحوم احمد

حَمَدَكَ سَلَامَ دَامَ

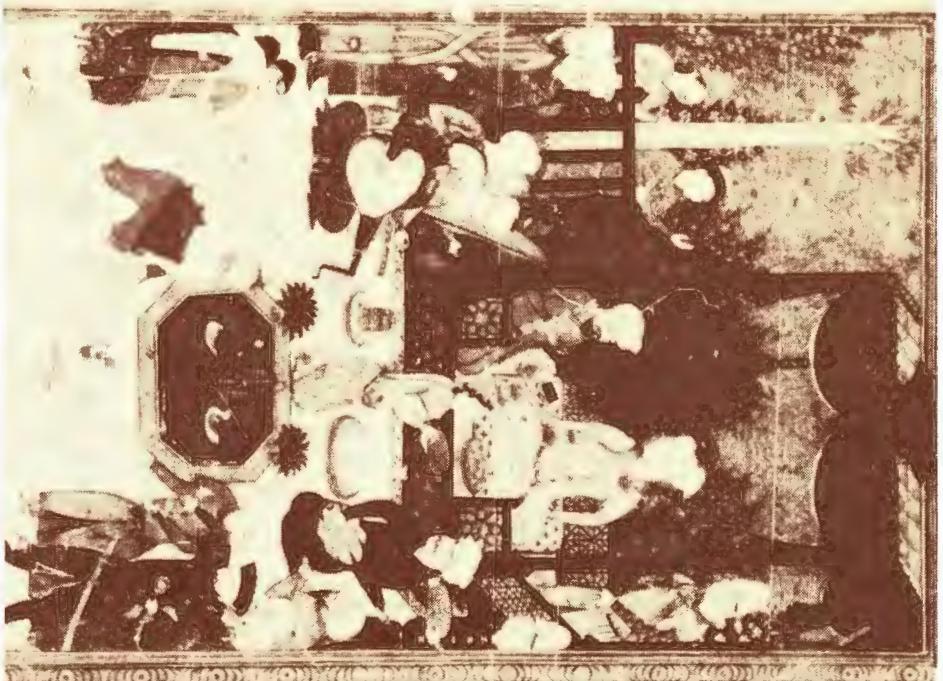
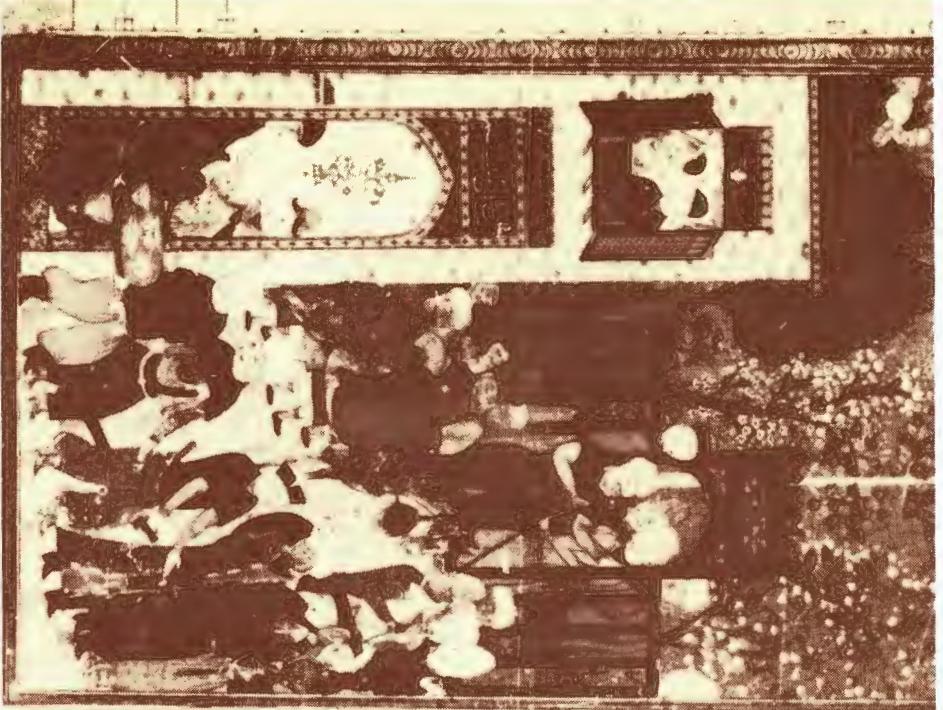
ک او قاد و قی فردان و ک
ب هشیش نیز که خوش بخورد
درسته باشید و شوی
ترنی و تاشکر زنه
قایان و در راه راه بود

ازی برو ترکن عابد
دکت رسک کرد و بند
خوب تر نمایند
گوزنی نیزه می خورد
بین جا گوکل می خورد
هدیه ای پی شایع سان
گنون بداری سار بفرمود

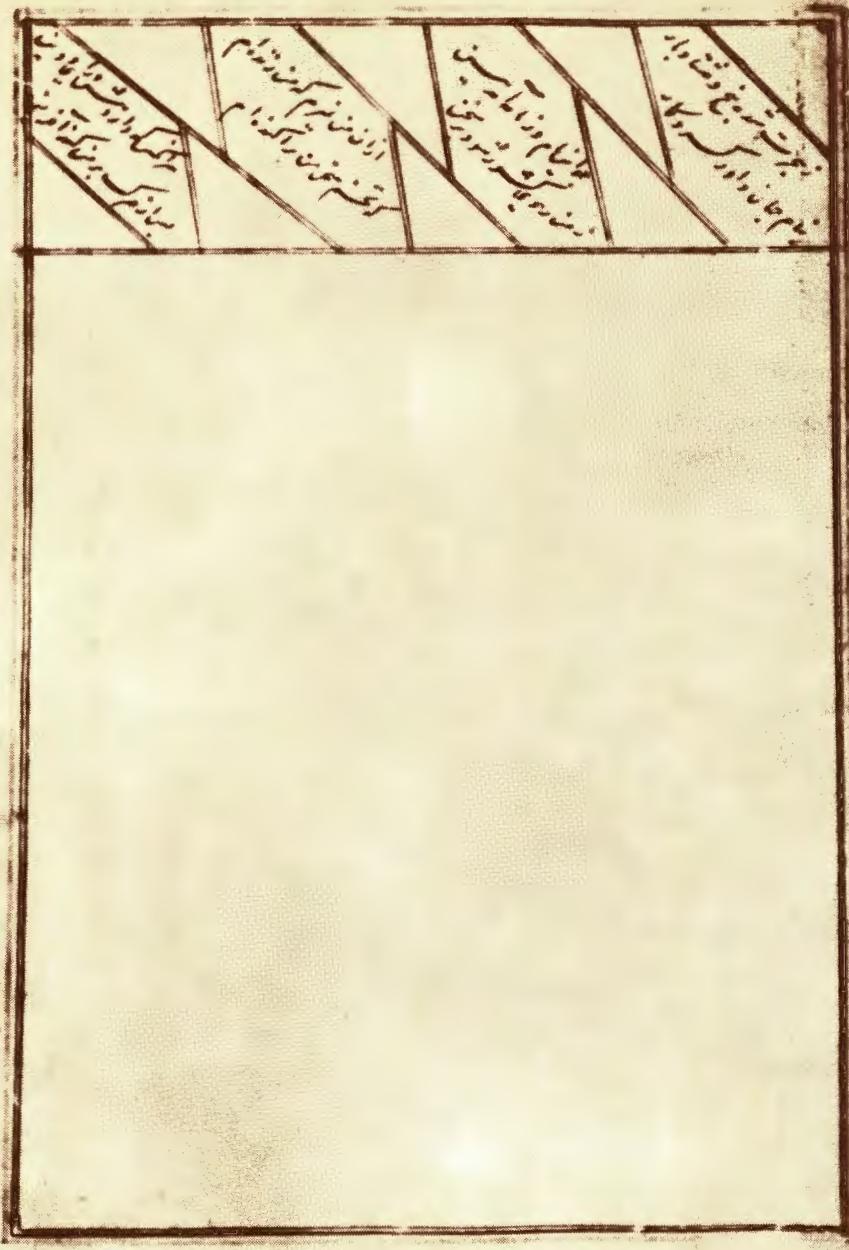
بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِيْمِ

پادست کیم و ایج بایا کاره را بخوردست بیول بخت نی دوی شد بخشن کلکش که نیکم و زر و خون برانگشت میخواخ از دشنه باه حمداد ماها میخواهست پاره است بخ خوش بودس خان اهل است بخ دوی کلاذه ساده نایه کل از فرد مرده که نیشته شوم فرق دادم و باره نی خداوند تاخ داد سر مان مژرش و مامن بزه بخ دهن که جای چیست و زن کم داشت خان دل که عکس نموده ازه زارت و در جای پیش بیوزخ باشی بزروش تراء میل از جان داده ساخته باه و می	ت پر بگش بکه ز فرگ اسلام را که از طاده شرم و خاده ز درست اس کن لذا بست در کو دارم خایست کم حکم از خدا بدارد دو کشم بکوی بدارد حکم از خدا بخود بیان	گنور شده بخ از بولان منه بخود اول بخان کیون کر که میر می خود و بخت جه میز بخ که خاتم کنم کو اخون بخی از دست جسته باشند و مساخته کی بخ کشی بخان بودس نگه دادند و بخی ای ملی خره منه که داد دیده دانست که بخ خاده زدن به لکت اکنیه و می خانه که باشد زده شکر خاده بخی می و بخشن اک جشم داری بخ کسر ع کرت زین تکنیت بسن را م دم بخی بکشم هر نک که ده جایش بخی نیاش بخ داد که بخشن دلت که براه خدایت خی بخ اسلیت بخی
جو ایک نادان بخ خوده خان در ماه میهاد بخت مام بخسته بزروش زده و از مطلع این برخان بخی پنگه بخون و بخانه ده	نیکست ای آنکه منهکش که از خان بیان و ایش بخ داشت کر زید و بخ و سه کم خان بخی زواره از کنمه تراء از دفع و مساخته با م بخسته کی ایه کام	زیگی از نک سران منهکش که از خان بیان و ایش بخ داشت کر زید و بخ و سه کم خان بخی زواره از کنمه تراء از دفع و مساخته با م بخسته کی ایه کام





نودوهشت



نودوُنَه

نسخه خطی کتابخانه مؤسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی

۲۴۴

مورد خ

نستعليق

۵۲۷ بُرگ، چهار ستون،

سطر ۳۰

با مقدمه قدیم آغاز شده ولی
کلّاً مقدمه منتشر نونویس
است و قسمتی از فهرست
پادشاهان و هججونامه محمود
از خط قدیم است و همچنین
تا صفحه ۵۲۲ ب با خط
قدیم و ۶ برگ آخر نونویس
می باشد و احتمالاً تاریخ در
نونویسی ذکر شده است.
در صفحه بعداز جلد نوشته
شده: «تقدیم کتابخانه
فردوسی علیه الرحمه
گردید. بتاریخ ۲۵
اردیبهشت ۱۳۱۳
(نصرالدوله)».

بسم الله الرحمن الرحيم	بسم الله الرحمن الرحيم	بسم الله الرحمن الرحيم	بسم الله الرحمن الرحيم
حُور فِي جَهَنَّمْ لَهُ بِهِ بُرْيٌ سَيِّد	زَانْمَ سَرْدَر دَوْلَتْ شَاهِي	بَدْرَ مَانْدَمْ لَهُنْ نَاصِرَ رَايَادَكَار	جَهَنَّمْ نَاهِيَنْ نَاهِيَنْ آبَدَهُنْ
كَهْ كَهْ سَمْنَنْ رَهْ كَهْ لَهْ دَامْ	نَيرْمَ اَزاَنْ كَهْ نَهْ دَامْ	زَمْ رَهْيَ ثُورَشُودَ بَرْسَنْ	اَهْ كَهْ دَارَ كَهْ لَهْ دَامْ
وَشَمْسَنْ اَنْ بَهْ بَهْ كَهْ لَهْ	نَهْجَتْ دَهْ دَهْ لَهْ دَهْ	پَلْزَهْ مَرْكَ بَهْ كَهْ لَهْ دَهْ	وَشَمْسَنْ اَنْ بَهْ بَهْ كَهْ لَهْ

تمام الکتاب

فردوسي المولوي

علي خبر خلف امير المؤمنين

نهم شهري ذي القعده 1326

٢٢٣٢٢٣٢
١٠٥٦

نسخه خطی کتابخانه مؤسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی
۱۳۹۷

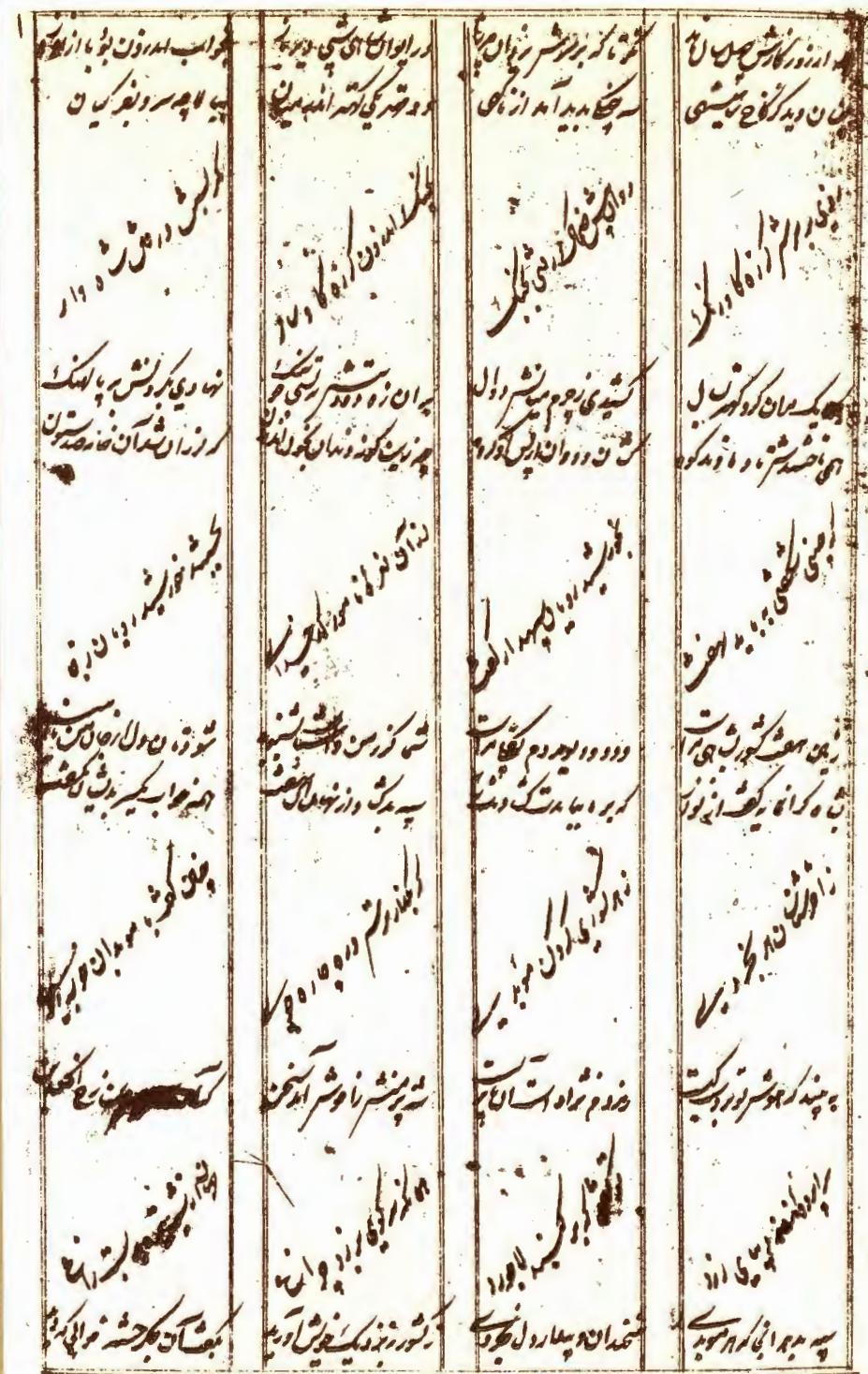
نستعلیق

۵۱۹ برگ، چهار ستون،
۲۳ سطر

بر بالای هر برگ از شماره ۱
تا ۵۱۹ بطور منظم نوشته
شده ولی کتاب ناقص است
و چند برگ از اول کتاب و
چند برگ از آخر آن افتاده
است

و در صفحه بعد از جلد با خط
و امضاء استاد مجتبی مینوی
نوشته شده است:

«این نسخه شاهنامه از برای
کتابخانه بنیاد شاهنامه
فردوسی خریده شده».



شام کنون بسپهای پاران
 در روم وزاران گردیدند
 به نهاده این گردیدی
 که شدید پیش از چنین زمانی
 چنان چو نمی بخواهند
 که این سپن زاندیشی می باشد
 میر خلیل پر از این مساه
 برگز کوته همکن پیکار کرد
 پیرو و پرحت و کی نادر کرد
 که تیر همشه کشند می شد
 قدرانی مکر چونه رسی
 غذه گو خانه شاه اند حش
 بجایی بسی بار برخواه و پر
 جهان را پر خودی از این شیوه
 وزان پس پی مهه کام علی
 سبتویی این دش و داش اینهم
 که این کشند که این را نمی پر
 من اند و می خواهند این
 لکبی فیرا رسیده اند
 بخواهی کشند از تکه در من
 بخواهی از خواه اند کار
 پیرو و فخر و چنان هر دی
 بسپه بخشی راه بدل کرد
 نیل رکشن نموده شدیه
 که عنان داده اند کاران پار
 و اخوانی هر زدن اند هر
 که کوئندری بداند و گر
 بیاسی دستور بودی و را
 بمان خز کن بودی و را
 پی مدش پیزه کون باز قیشت
 کشند پر و فخر و سر و
 آتی دوش و چم که ایش
 نشسته با یوان نویش ایش
 می چند با اند هر دی و پر
 چونی ایزان بزه کشند
 سپید زی یکینی کشند
 شده هست بیان وش ایش
 شاذ بسی دشکرد و گر
 بمانی و فخر و سر و
 هر با دسر و دش
 در پی دشکش ایش ده و دچار
 بین بید نهش ایش داده ایش
 هیوزنی بر ایشند ایش کرد
 بر قیصر اور دنامه فراز
 فرش ایش حیل ایش کرد
 پیش دشکش بیان بیان
 پا در داز روم خدا کیله
 که ب مردم شریعت ایش
 همچویی ساند ایش
 سویل روم رکش ایش کرد
 بیش قرین بر ایش ایش
 بیوی پیوی ایش
 قرین چون کی بر ایش
 بیکشند چو ایش ایش
 چونکه و دیگری کی نیزند
 نشینی بر ایش کشند
 باز نیزی کی فرشتیل
 بر ایش دشکش و فرورد
 پس این پیش برشند کاه
 هند بر سر ایش کشند
 نهانی پیو کوش هشتریه
 که هارا که بود ای پیچه در
 میش این و گنج راهه کن
 جهان بشد و کارکه که
 چه ای کمکه شهرباران کسی
 بیا بید خاند توای در بی
 ای این پس چون کوش هشتریه
 که اکنون نکنی توای همچو
 برد و بخان جهان ایش
 نزا دید زندگی دلی
 و دخواشتر ایش کوش هشتریه
 مهتره چون کوش خانی کن
 عرضی بیش کوش هشتریه
 سپه ایش همچو ایش
 شبهه کار دز دنیا داد
 بیچ خویت بسراو دلداد
 بیچ خوار کنی شاهه دش
 خانه از هنایی بیکی بسپه
 هر ایش رفیعی سری باغ
 بیوی مکر شیع عزیز من

نسخه خطی کتابخانه مؤسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی

۲۶۱۵

نستعلیق

۲۹۴ برج، چهار ستون،

۲۵ سطر

بر بالای هر برگ از شماره ۱
تا ۲۹۴ بطور منظم نوشته
شده، ولی کتاب ناقص
است و چند برگ از اول
کتاب و چند برگ از آخر آن
افتاده است

از ازان کا و برماییه و مرغدا	چهرتیس بخاک بین زنگها	بیا و دعوی کرو بوده باشد	بله بیشتر فرزند را نگیر
پیغمبند وزیرستان بیه داشت	چهار سرمه دیده اندلیان جات	مان کا و برمایه را کرد بست	پیامد ازان لکینه جون پشت
بیا بی اند آور دکاخ بند	برایوان او آتش اند نگند	ذرا وان بزد هیو کمر لیانا	سوی خانه آذر بیرون شد
کر کنگت بیا بی من همان از	بر ما در آمد بزد عجیب و گفت	ذابه رکوه اند آمد بست	جو گلکش بست بآزم بیعنی داد
بیکی راسیتی داشتای بزن	کوچ من به تخم از کما میں کفر	کبویم نزد هنگام کبویم بیا	های باز کو ناکه بودم پسرد
بیکی نامور نام او آبین	نوین بن س لامز لیلان بین	خرد میکان بود و پیا آبود	بد و کنگت ما که ای نام بخوبی
بدر ببر بود او عجیب شد	زطهورت کر گردش نزاد	بند رو ز روشن راجز بدو	زخم بگیان بود و پیا آبود
از ایران به جان فیفا زست	جنان بگو خنگ خاک چاد بست	بدر بدنها دمانیک شوی	بدر بدنها دمانیک شوی
فدا کرده پیش نور و سون	بدرست آن کراغیه مرد جوان	از دمن همانست عجیب کشم	سر انجام رفتم سوی پست
سرابی پیشکن و زنک ولکا	بیکی کا و دیدم جو باغ بهار	کرس مانزان پیشه اندیشه	همه بان اودست کرده بینت
بیی بر در بیدت ببر بینا	بود و دامت رو ز کاری دار	نشسته به سیهه هون شاه	زینه بان آن کا و طاد من نک
لیکایک جم تد بخشیر	سر انجام ازان کا و آن مرغدا	بر افزایختی جون دل و زنگ	بیلند کنگت آن کاغیه با
به آ آورد کر و آن ملندی	از ایوان مهربانی زیان علیه	جنان که مهربانی زیان علیه	فریدون بر تخت و کنک دکون
پلیروز خشم اندناور و پیز	رخان که عجیب خود دل بزکن	زنگنا رماد بیاند به جوش	فریدون جوزان کار لکاه شد
کنگر د کمر باز مائیش دیز	چینی خاد بایخ باشد که شیر	لذکنی برو کار کونا کاه شد	سون کر دین کرد جا دوست
ببارم ز ایوان خاک خاک	بیویم هزمان بیز وان بیک	سار برد و بیز بیشتر دست	بد و کنگت بار کار این لکی
میان سیهه فرمان اور ایه	جهاندار خاک بانج و کاه	زرا با جهان سر بر زانیت	جو خواهد نمک متوری صدر
جهان زاچ جسم جوا ییه نیز	جز این بیزت این پوند و دین	کر سیهه او کنگ کار زار	کرس کو بشیه جوانی حشید
تزاد و ز جز شاد و خرم میا	بدان بی محابا ده سر بیاد	بر گینی جزا خوبیشان باندید	جهان بکه خاک بارز و بست
نیام فریه ون کش دی دو			بدان بزر و بارز نیم شیر
شد از آفریدون دلش			خان بگو کمی بزد رجعت عاج
هناهه مسیر بر زیر و زهلا			زه کستوری هست بیا خواست
که ای بر عزم تا خور سردا	ونا بیس چنین گفت با بیان		ساده هنایی کی دست
کویی بز زناده و جیل و هزار	بسال انیک و بد اش بزک		اکر ج بسال اندیک رانان
بیا بیت او عایه بی دبره	کر دمن اکرچ بود خوار و خرد		

زد و آمد و درست نویا
هم کند به پنجه رکسید آگهی
خرایی زمزد از پر رکنیت
د گفت بهن که ای بوزاد
بد بر بندش و خود ریا
حسن داد باخ که ای بولمن
هر سپیدش پوست پرمن
بره داد باخ که ایون دل کنم

بایی همه دن تور پیچت
ب عقیله دهمن بیرون گشت

ز و میش بیرون رکشاده
چندیک از خارش رکشید
م گونت بیرون چاهن شوم
سمه طیع بینه ده

نیانها او بگش بش

سو گفت بی جان زیره من

سر برویا زین درهان

و نال یرخون چاهن کشت

لکر تراوان شوکار شنه

هدرس سال از گرم بیخ

غفارک رفیعی ملکت

یاسن شام که ناد حمل

چویا بیا باخ و مدد از

یوت سه صد سال هشاد

د که غمین هایر ایان کا

سم اکندر کسید غرب ایان تزو
بوشید بیرون بدش ناگه
بنده کار جون روی بیرون
چرا کنی آن با ذکر شاد را
ستنا جهان تنها جهان
بین بدنون کرد من زدن
هناش زمانش مرد خون پند
که زن خوش وان در جان یاد
پی بیگ کرشن من زن
تشن راهان گیمه دخون پند

که زن خوش وان در جان یاد

پی بیگ کرشن من زن

چین بود آجی بی را کام و زن

شان زاده ما آن زر کوکا

فران آمد از زنگش بیز

نم کفت با هر شاه و جان

ستانه نظاره برد آذن

جهان خد بردا خدم و خواه

خود کردم از نیزه داد

ما بکسر کاه بودی شت

محن باشد از آنکه درهان

حیثیت که هش کار کرد

نیام جهان داد کرد کار

لیش پور ایان از آمدنا

عنی کرد با گل کرد گرفت و گویا
نیاز بود از انبیه از آزاد است
سند رویی ادوزمان نهند
خواهند پسر رزی و کی
کف راه دایم ب محترم
بیند از برشیں این ای
باخ زمانی همی بود دیر
گیم از دل خوشیں پر زن

ز زیبایی ناخ و نه زیبایی

که این دست باید در بی پخت

بر آمرز ز ناکه که نایی

دار چنان خوبی از دشیم

د لکن کوکن کا شنید

دیگم بزرگان که

که زن خوش وان در

فران آمد از زنگش بیز

نم کفت با هر شاه و جان

ستانه نظاره برد آذن

جهان خد بردا خدم و خواه

خود کردم از نیزه داد

ما بکسر کاه بودی شت

نسخه خطی کتابخانه مؤسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی ۱۳۹۶

نستعليق

۱۶۷ برگ، چهار ستون،
۲۵ سطر

ناقص است و از پادشاهی
هوشنج تا پادشاهی
انوشه بیرون مم، باشد.

و در صفحه پشت جلد به خط
و امضاء استاد مجتبی مینوی
نهشته شده است:

«بجهت بنیاد شاهنامه فردوسی خریداری شد تیرماه ۱۳۵۲»

صلوشن

بی بکر شهار دنیان
سرمایه کوهران ارجمند

سماں اپنے بازار پر راجہ
زسردی ہاں پار برتی کو ر
ٹھہر کوئی دن پسند نہ
کوئی مدد ہرگز سردا راجہ

سر پنی سوی پنجه
پسندی عادن بازتر نمی داشت
نمایند آمد سرت خوش
دعاک در خاشاک تن روند
رینه اگرد بسیج همان مود
لطفی همچنان که بخواهد

لکسان تو در سیم دانه
کل باره زمزمه شد

د و ب ه ر ن ز د ه ر ج س د س
ر ش س ح ن ه ا ک ر ب ا ه ح س ت
ک ا ن ن ا م د ا ر ا ن س ه ک
ف ا ن ن ا م د ا ر ا ن س ه ک
م خ ه م ت د ز ا ن ش ه ک

دروجی مکانی

ران تا تو امای آمد بدریم
زیریش سب شن کی آمد بدریم
به سینه ستر آمد نه
شکنی نامنده نوین
شید آشده هون سرید
فلکها یک آندر دکر تبیث

آموزش

را کند و در دست هر چهارمی
 قزد هستند و زدن کار برخاست
 بگزینند از شاهزاده ایشان
 مکون نیز استادیک از هر چی
 پشت نیز از ایشان سرمهزن
 برادر کسی در کسب توانیمیداد
 خواهی سایر شکوه زمان

عوی کرده تر د کار جهاد
از راغر با همکاری دانی دست
که بزداں زنا چجز غیر انسانی
نمی بین که اش جنگ دید
پاں چار کوه بر یک آمدند
همه اراین کو هر تسریرو
د بخشش در اداد آن هم بدم

خود ریایی خون شد
 سرمه زد
 زین را بست کیانش جا که
 چه این چارکو هر چیز آمدند
 باید نهاد رده این پر کنی
 بد اند بعد نیکت سرمه کا
 حسن است فرمود که این

توان را در رفع فیلم می‌
زد و هر چه اندی خود بجهنم

لی ماه لو ز آن که هاست
لی پلوان بود و بحقان را
پر گشوده بی خان طرز
نم کیمی با غریون داشته
بلعنه اهریخایک جان
چنین با دکاری شد اند
جهان دل نماده بیان

دشمن از این نهاد را کفت و
چنان گفت کایان سخت کلارو
پیامبر اذان سان در حرم

که ز جان پر ازان مرد مرد پا سب ش ایجت می خواهد	لکفت این سخن پس از این پس او ش کی کو بین ک نه	ک بو دی که رست که کار زاد نم خواهد کش دن همان بر نهاد	تو را بگزیدم بس شد پار چین است آین خس هجا
دون خ را کجا و پیا بدیت سپر و تماره نیون کردنه	سرانجا م ششم با جا چیت کم پیش کنی برآورده اند	نم مردم نم خیزه عاده نه نز جهان جهان لای بیشتر کما	عیشیم هر کوتاه بزیم خیز سیات یه درست یکنی بزیم



نسخه خطی کتابخانه مؤسسه
مطالعات و تحقیقات فرهنگی

۱۱۶۰

نستعلیق

۳۱۸ برگ، چهار ستون،

۲۵ سطر

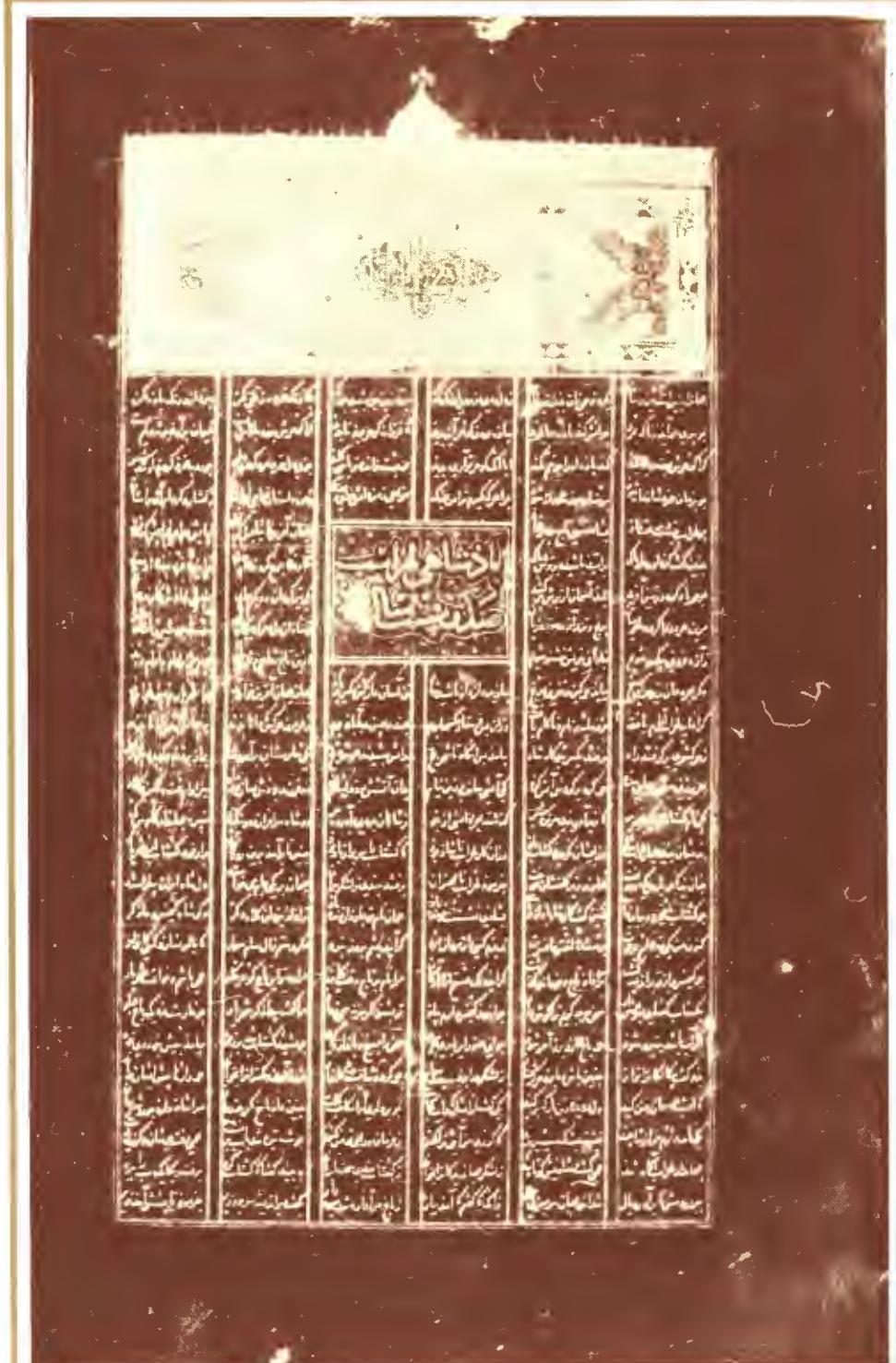
بر بالای هر برگ از شماره ۱
تا ۳۱۸ بطور منظم نوشته
شده، ولی کتاب ناقص
است و چند برگ از اول
کتاب و چند برگ از آخر آن
افتاده است و تا ابتدای رزم
رسنم و استفاده‌یار می‌باشد.

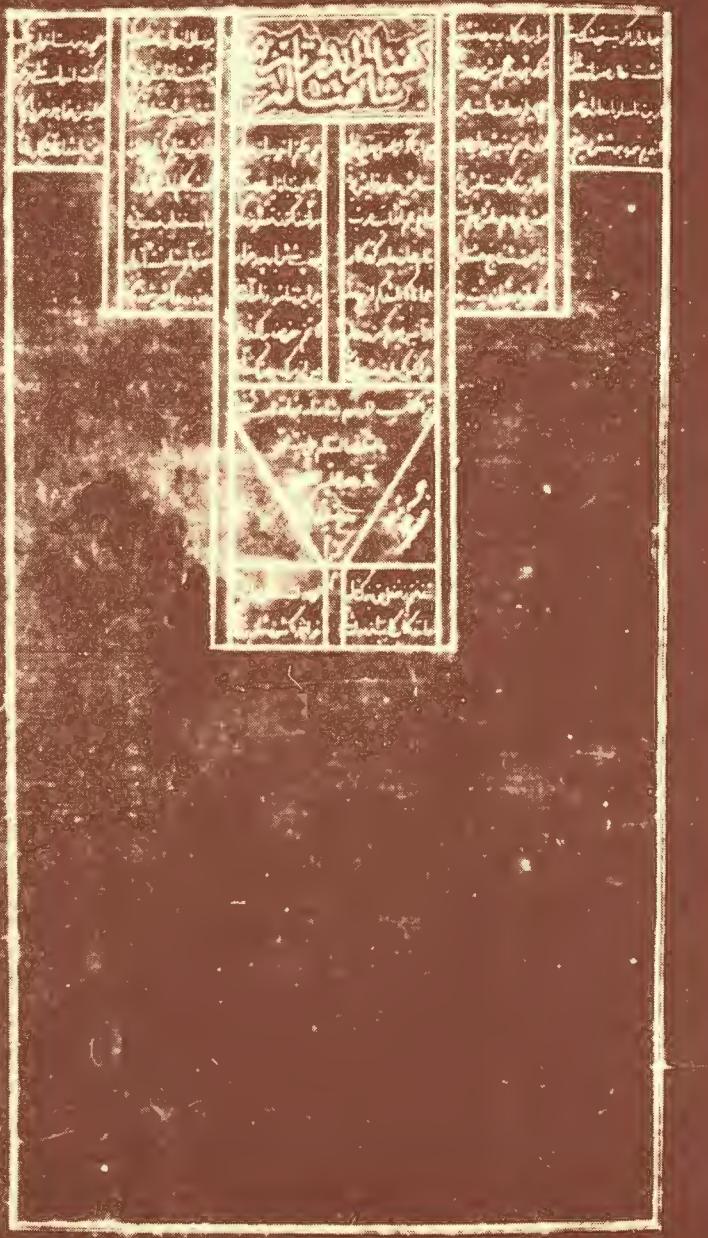
در پشت جلد به خط و امضاء
استاد مجتبی مینوی نوشته
شده است: «شاهنامه
فردوسي بجهت کتابخانه
بنیاد شاهنامه فردوسی از
آقای ابراهیم اولگون خریده
شد».

گوادر چهان ان مرزگله	شاد اد کجها ناید یه
بپش ساه اندرون اون	سپید ازون هارون کادان
چوند و بر کو نه پل کس	جوند و بر کو نه پل کس
کو دل بر ازکنی برض برودا	کو دل بر ازکنی برض برودا
دو عده فی پیش راول برو	دو عده فی پیش راول برو
بلم زنگ امکنی تو گفت	بلم زنگ امکنی تو گفت
جنان ناموری هم چون	جنان ناموری هم چون
حیرمی ساده باخت	حیرمی ساده باخت
فاذ اندرون لوم و کلکله	فاذ اندرون لوم و کلکله
زند و دلکر و ایان شه	زند و دلکر و ایان شه
پس جون تردیک ایان شه	پس جون تردیک ایان شه
بغمود اپس منو جبر شه	بغمود اپس منو جبر شه
هرام ایدش ناگلاید و شیش	هرام ایدش ناگلاید و شیش
دلیکن رثید مردم بد گشش	دلیکن رثید مردم بد گشش
منو جد گفتای چاندگاره	منو جد گفتای چاندگاره
مکر در سکاله مرد رذگار	مکر در سکاله مرد رذگار
من اینک میزایا بردی زنه	من اینک میزایا بردی زنه
ارزان اینجن کرس ندارم مرد	ارزان اینجن کرس ندارم مرد
را پوده شاه پر کو شید	را پوده شاه پر کو شید
شید خفغان سکد بشت	شید خفغان سکد بشت
بانان تیره شد او کتی نزد	بانان تیره شد او کتی نزد
خردشید نازی ایشان	خردشید نازی ایشان
نان شفت بر پشت لجت	نان شفت بر پشت لجت
مزادر زدن جذکون کجه	مزادر زدن جذکون کجه
بندسان جوا پچم زدن	بندسان جوا پچم زدن
سرپرده ستاد پردن فده	سرپرده ستاد پردن فده
هم مادران و چوئون را	هم مادران و چوئون را
سوارا چکی خویصه زار	سوارا چکی خویصه زار
گون و خوار گشته	گون و خوار گشته

میرزین غود و میرزین کلاه ۱
چو شاپور مل زنده پل دل
شود که نامون دلمعی خوده
مراثی ن هم بر شد و اک دید
محن نیز کافر بیدن شنید
شستند و جستند که زاد
شود تیر دنگان د گرد و دلبر
نیاید که آن گهر شه
پزه جو شد ای مان
از اخاکل بر دید کمی
زکشور سواران بروند مدن
سپایی که از ای کار نبود
طابان بد که اختر خوب نبود
دوجن بدل کیته ای استه
ایارنده سیلان و ماسه
کاشکیین سوچون کیه
دزیت ن گرد مش شده
مان فرزی نزدیک رسید
که د جوان بود نیا په
لکی دهستان ده چهار دنده
هزبر زیان را بدم آورد
که حون شفیه اهن بتا پسی
که ایدکسی پیش تو کیته خواه
کیان و بتن در خود رزمه هار
بر ارم نجور شید کو دیاه
کی جست بر زدن مان بزد
نهم پور شت اندزاده در ده
مان اتفق و شیشه و کر زن گه
بغزوده کر شکر کو دا کده
نیز پلورون آخت ناویه
نیز پنجه که خوش شد لار
زکشور برا بد مر اسروش
محکر شدی مردم تیره کوش
ز شکر که پلوانان دل
دور کشیده صف زنده
مزادر زدن جذکون کجه
بندسان جوا پچم زدن

نسخه چستر بيي MS ۱۱۴
شش ستون ۳۳ خط
اين نسخه به لحاظ ترتيب
داستان مغشوش است
تذهيب دارد





This horizontal decorative strip is part of a larger manuscript page. It features a repeating pattern of stylized, symmetrical motifs in gold and red ink on a dark, textured background. The motifs appear to be a combination of floral elements and geometric shapes, possibly representing stylized leaves or petals. The gold ink is used for the outlines and some internal details, while the red ink adds depth to certain areas. The overall effect is one of intricate traditional design.

نسخه کتابخانه ملی پاریس ۱۱۲۲

تصور است

شش س-ton، ۲۱ سطر

مقدمه دارد

تذهیب دارد



سی فرشت ملکه

کشیده شاهزاده

مادر زاده شاهزاده

گزندی خان

کشیده شاهزاده

مادر زاده شاهزاده

الله بخوبی شریعت

کشیده شاهزاده

مادر زاده شاهزاده

خواهد رازد وی
خایانست

نمک و میوه
حیلی و میوه

گرین کردن از سبزه
روانه شنیده
شیرینی داشت

خرمده و دستاده
کارنیزی خود
بر سوده شد

آجنه اشکری و تاریخه

پیوه و سوزان کچمه

نتاب

ساعه ام



نسخه کتابخانه ملی پاریس ۲۲۲

تصور است

چهار سوتون، ۲۱ سطر

مقدمه دارد

تذهیب دارد



نسخه کتابخانه حکیم محمد سعید

تصور است

برگ، چهار ستون، ۴۸۶

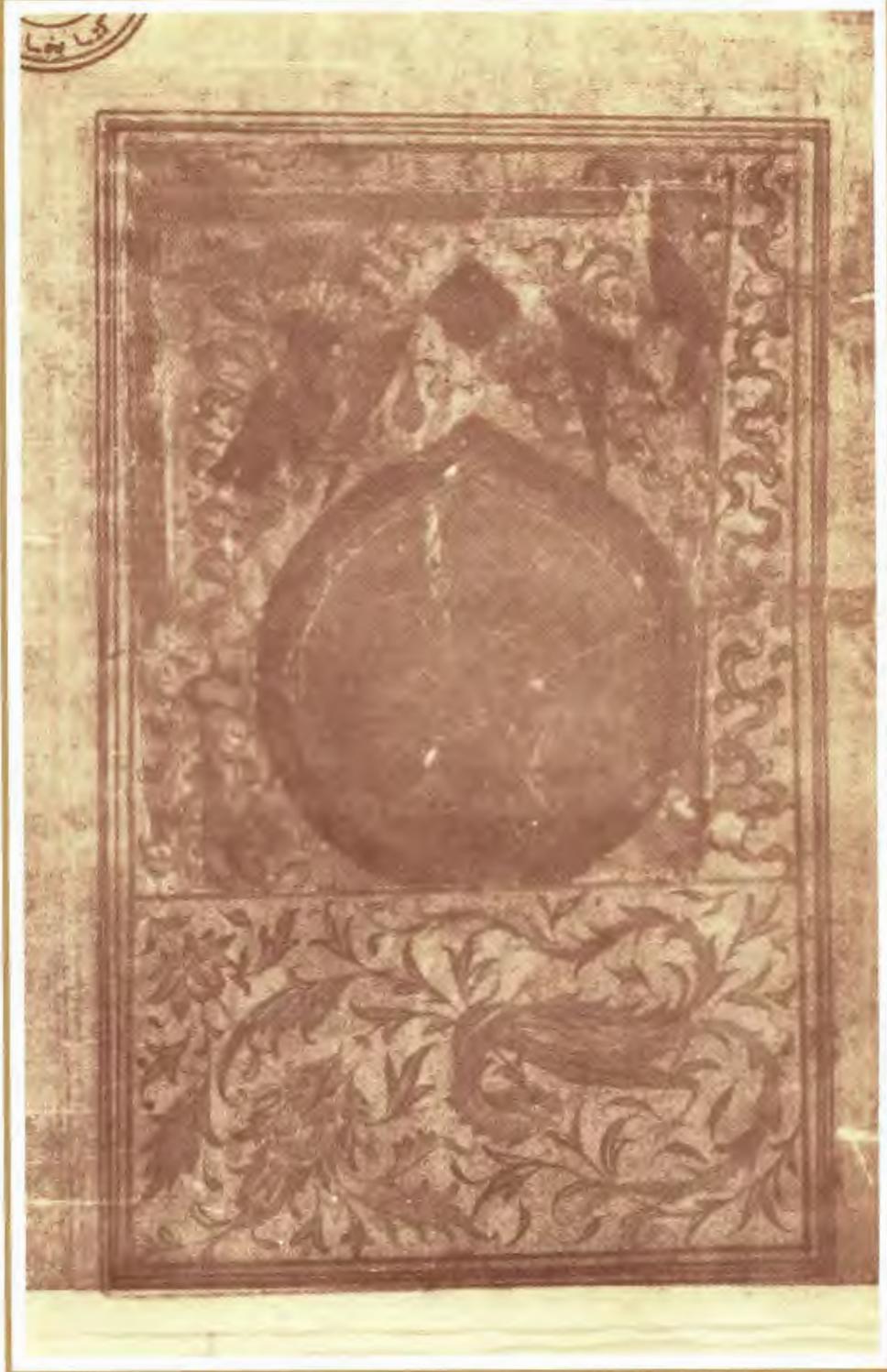
سطر ۲۵

ناقص است و از ابتدا تا

اواسط بهرام گور می باشد



عکس نسخه خطی مجلس شورای
ملی (سابق) ۱۰۹۶
برگ ۸۰۹، چهار ستون،
۲۵ سطر
تذهیب دارد





بودادشان بیت سهار داشتند که سی و دو سال بود با داشتند که دو هزار
سال از آن بود با داشتند هر یارم بن اور مزد سال پنهان مائده
با داشتند بیت هر یارم بن هر یارم نوزده سال بود با داشتند بیت هر یارم بن هر یارم
با داشتند بیت هر یارم بن هر یارم نوزده سال بود با داشتند بیت هر یارم بن اور مزد که از
آن زمان تا این زمان میگذرد سال بود با داشتند بیت از شرمنیک کار برآید که بین
بیت شابور بسر شاه بود و قلائل فتح سال و جمارانه بود
بیت شابور بن شابور با خانه سال بود با داشتند بیت بزرگ کرد سی
با داشتند بیت هر یارم کرد بزرگ کرد که او را پیغمبر کرد خواندند که
مال بود با داشتند بیت بزرگ کرد بزرگ کرد سال بود جون سال بود با داشتند
و پیغمبر بزرگ کرد بزرگ کرد که از شرمنیک جمل حمل شد سال
بیت هر یارم کرد بود بازده سال بود با داشتند بلش پیغمبر بزرگ
بیت افزایش بزرگ و از که از شرمنیک جمل حمل شد سال
بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال
بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال
بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال
بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال

بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال

بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال

بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال

بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال

بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال

بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال

بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال

بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال

بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال

بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال

بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال

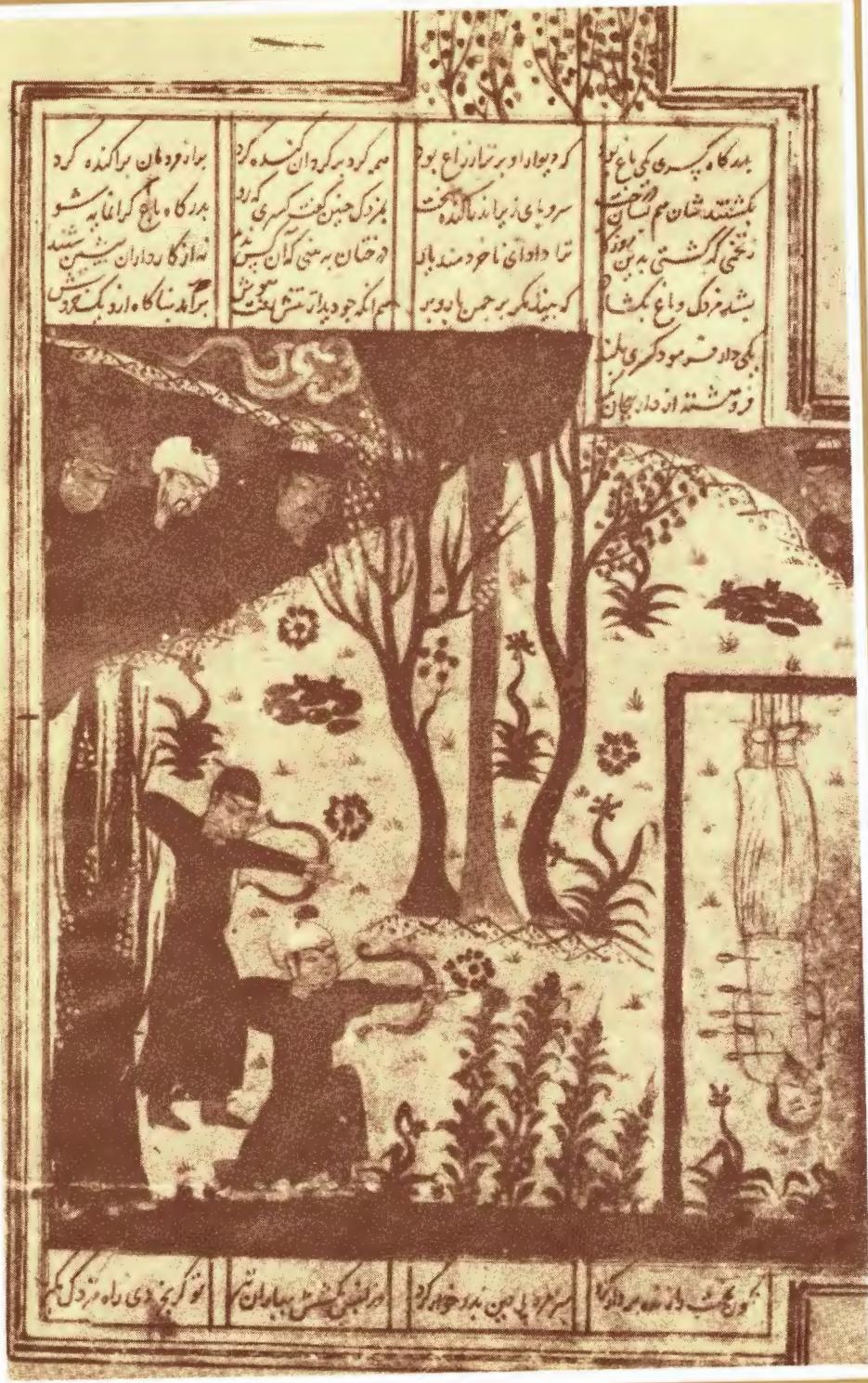
بیت خواندند که از شرمنیک جمل حمل شد سال

صدمیست و پنج

لر زین بر راه پر پیش	لر زین خداوندان و سرمه
سازد که باید در کرانه	سازد که باید در کرانه
ز نمیشند کانه فرنجه	ز نمیشند کانه فرنجه
خون هر چه زیب و حیران	خون هر چه زیب و حیران
ستودن نماید کسان نمیست	ستودن نماید کسان نمیست
بینین است قلیبی و جوان	بینین است قلیبی و جوان
پیش میشیست میوینه	پیش میشیست میوینه
لر زین بر ده در تحقیق پیش	لر زین بر ده در تحقیق پیش
کشان امداد رستا ایش خود	کشان امداد رستا ایش خود
از دست شاده هایی و دیده هایی	از دست شاده هایی و دیده هایی
نمایش میشاند کشان	نمایش میشاند کشان
در لش دادا کردند کشان	در لش دادا کردند کشان
کشان نهاده بگشش	کشان نهاده بگشش
نیمه کاره را بگشش	نیمه کاره را بگشش
حکم خواهی خود کشان	حکم خواهی خود کشان
کشان بخوبی خود کشان	کشان بخوبی خود کشان
لر زین بر کار رجحان	لر زین بر کار رجحان

لیکات آن روزند و مردانگی	لیکات آن برو بازو و پیر چین
لیکات آن برو بازو و پیر چین	لیکات آن برو زو سخت
لیکات آن برو زو سخت	لیکات آن خداوند پسته کم
لیکات آن خداوند پسته کم	لیکات آن میزان در زیر بار
لیکات آن میزان در زیر بار	مان ناله چون هم بکش اول
مان ناله چون هم بکش اول	پر کی جوان ناله بشنیده
پر کی جوان ناله بشنیده	پر کی جوان شد و لش برا
پر کی جوان شد و لش برا	ذکر مانند آدم بکام توا
ذکر مانند آدم بکام توا	گندی که برجای زنار داشت
گندی که برجای زنار داشت	پارچه هر دویان سخت
پارچه هر دویان سخت	باخ و راهم آور در زیر

در پارزین هم پلنگ	دو لکن شد بندی او
شکفت اسماق عین دندان	هر گونه ای ایشان داشت
که قلچ کی خانه کن در راست	عازم یک نایی نایان داشت
عازم یک نایی نایان داشت	دیگر طاویل به می داشت
دیگر طاویل به می داشت	عیاش باش
عیاش باش	عیاش باش
عیاش باش	عیاش باش





گوشه، چهارمدار عاجی بدش	نه در راه، نیش کاری بیدش	بو شنیدی این گونه گونه	لایرین شناوری دیدم کنم
پیا پیه برای خساجانه	زمن انداده همان کسر	کرم کش قیران بر نشانه	بعقیعی شد اباد هم فرج
اردوست ری توال	زمن انداده محل مول	راس بود کوت من باش	بدار ابستخا جایم اباد
خاد دارم بودم	هدبنا آذوق دارم	هدبنا آذوق دارم	هدبنا آذوق دارم
وان هزار معالم صفا	فرود آرد حضرت مصطفی	از من جمله کشور شود سخن	هران سک دارد مش
پارس پنجه نیزه	کوچم سخن من برگانده	بس از من بیش کند افون	ز ناب ریخته عالیه کام
مشتملت اکتاب، بیرون الملا، الی هار و صدر			